تمسّک به اسم اعظم الهی نگاهی گذرا به یکی از ادعیه صیام

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## تمسّک به اسم اعظم الهی نگاهی گذرا به یکی از ادعیه صیام

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

الواح متعدّدی از قلم اعلی به مناسبت ایّام صیام عزّ نزول یافته که مُداقّه در آنها مکشوف کننده نکاتی است که شاید در تلاوت عادّی در ایّام مربوطه مورد توجّه واقع نشود. هر کلامی از این ادعیه، چه آنچه که بدان خداوند را سوگند می‌دهند، یا تقاضایی را در ساحت قدس الهی مطرح می‌کنند، یا آنچه را که واقع شده به نحوی بیان می‌کنند، گویای مطلبی است که فی نفسه کلیدی برای فهم نکات مندرج در دیگر الواح است.

لوحی که تحت عنوان "لوح پنجم" در مجموعه "تسبیح و تهلیل" درج شده مصدّر به "بسمه المُشرق مِن افق البیان" است. در این لوح عبارتی مرتّباً به صورت ترجیع تکرار می‌شود که در آن حضرت الوهیت را شاهد می‌گیرند که به اسم مقدّس اعظمش متمسّک هستند و این اسم را با صفاتی چون "اقدس، انور، اعزّ، علیّ ابهی" می‌ستایند و سپس به ذیلی متشبّث می‌شوند که جمیع نفوس گذشته و حال و آینده بدان تشبّث می‌نمایند. حال، به موارد دیگری که در این دعا آمده است اشاره می‌شود.

**آیت کبریٰ**

در بدایت خداوند را به آیت کبری سوگند می‌دهند. آیت کبری در قرآن کریم، سوره نازعات، آیه 20، آمده است و آن زمانی است که حضرت موسی نزد فرعون رفت و امر الهی را به او ابلاغ کرد و او اعراض نمود. در آنجا حضرت موسی به او فرمود که من تو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم و "فأراهُ الآیة الکبری" (آیت کبری را به او نشان داد). حضرات مفسّرین آن را "معجزه بزرگ" تلقّی کرده‌اند ولی این که این معجزه بزرگ چه بوده است سخنی ندارند. می‌دانیم که به "تسع آیات" که به حضرت موسی عنایت شد اشاره شده است ولی کدامین از آنها آیت کبری بوده است؟

در زیارتنامه حضرت امام حسین، جمال مبارک ایشان را "مطلع الآیة الکبری" (مجموعه الواح، صفحه 206) خوانده‌اند. حضرت عبدالبهاء در لوحی ظهور حضرت عیسی را "آیة الکبری" (مائده آسمانی، ج9، ص27) بیان می‌فرمایند. طلعت میثاق در لوحی خطاب به شیخ هادی نجف‌آبادی، بعد از ذکر بعضی وعود که ظاهر شده، به حضرت بهاءالله به عنوان "مطلع‌الهدی، صبح البقاء، الآية‌الکبری و الرّنّةُ‌العظمی، الحقيقةُ النّورانيّة و الهوّية الرّحمانيّة و الجذبة الفردانيّة الرّحمة السّابقة و النّعمة‌ السّابقة و ‌الکلمة ‌التّامّة، ‌النّور المبين و الماء المَعين، النّير النّورانی و الرّوح الصّمدانی" (ظهورالحق، ج8، ص507) اشاره دارند.

در آثار جمال قدم به نفس مبارک به عنوان "آیت کبری" اشاره شده است. از جمله در لوحی نازل، "شَهَد اللّهُ انَّهُ لا اِلهَ اِلّا هُو وَ الَّذِی اتی بِالحَقِّ اِنَّهُ لَسَمآءُ الکَرَمِ لِلاُمَم وَ الآيَةُ الکُبری لِمَن فی مَلَکُوتِ الاِنشاء وَ الاسمُ الاَعظَمُ بَينَ العالَم." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص182/ مضمون: گواهی می‌دهد خداوند که نیست خدایی جز او و کسی که به حق آمده آسمان کرم برای امّت‌ها و آیت کبری برای کسانی که در عالم خلق هستند و اسم اعظم بین اهل عالم است.)

در لوح دیگر از قلم اعلی نازل، "شهد اللّه انّه لا اله الّا هو و الّذی اتی انّه هو السّرّ المکنون و الرّمز المخزون و الکتاب الاعظم للامم و سمآء الکرم للعالم و هو الآية الکبری بين الوری و مطلع الصّفات العليا فی ناسوت الانشآء." (اشراقات، ص198-199 / مضمون: گواهی می‌دهد خداوند که جز او خدایی نیست و کسی که آمده سرّ مکنون و رمز مخزون و کتاب اعظم برای امّت‌ها و آسمان کرم برای عالم است؛ اوست آیت کبری بین بندگان و مطلع صفات علیا در عالم خلق.)

بنابراین، آنچه که در ادوار گذشته به عنوان مطلع آیةالکبری ذکر شده، همین روح قدسی الهی بوده که به آنها تجلّی کرده است همانطور که در لوح حضرت عبدالبهاء ذکر شده است: "الحمدلله الّذی تجلّی فی البقعة المبارکة ... علی موسی الکلیم و أشرق فی بریة القدس ... علی عیسی المسیح و ظهر فی فاران الحبّ ... علی محمّد الحبیب و لاح و أضاء فی کینونة العُلیٰ و ذاتیة الثّناء مصباح الملأ الأعلی النقطة الأولی افق التّوحید ثمّ هَتَک سترَ الغیوب ... و زال الحجاب ... فأشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال فی هیکل الجلال و استقرّ الرّحمن علی عرش الأکوان..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص102 / مضمون: حمد خدایی را که در بقعه مبارکه ... بر موسی کلیم تجلّی کرد و در بیابان مقدّس ... بر عیسی مسیح اشراق نمود و در فاران حبّ ... بر محمّد حبیب ظاهر شد و در کینونت بلندمرتبه و ذات ثناء چراغ ملأ اعلی نقطه اولی درخشیدن گرفت سپس پرده غیب را کنار زد ... حجاب را برداشت ... پس نور جمال در هیکل جلال اشراق کرد و رحمن بر عرش عالم وجود استقرار یافت.)

**ظهور فضلک بین الوری**

در کلام دوم به ظهور فضل الهی بین بندگان اشاره دارند. فضل الهی به صورت خلقت صورت گرفته چه که به محبّت تامّ واقع شده است. خداوند مصدر محبّت است و به بیان حضرت مسیح خداوند خود محبّت است. لذا، آنچه که در این عالم به اراده الهی واقع شود محض فضل و عنایت اوست. این است که می‌فرماید، "هرچه کنی عدل صرف است بل فضل محض."

عزیزالله سلیمانی در این باب می‌نویسد، "فعل صحيح و متين سر چشمه‌اش علم تامّ و تدبير تمام و قدرت کامله است. پس چون معلوم شد که حقّ تعالی در علم کامل و در قدرت تمام و علاوه بر آن دو در جود و بخشش فوق التّمام است، ثابت می‌شود که بر قلم صُنع او خطائی نرفته و آنچه را قضای او امضاء نموده و قَدَر او به جريان انداخته همان عدل صرف است بل فضل محض. چه، ظلم در افعالِ هر که مشاهده شود ناچار از نفس اوست و خطاء و اشتباه در فعل هر که مشهود افتد البته از جهل اوست. اما در ساحت اقدسی که جز نور صِرف و دانش محض و کمال تامّ و غنای تمام نباشد، در آن بساط مقدّس نه ظلمی است و نه بُخلی و نه خطائی و نه اشتباهی." (رشحات حكمت، جزء سوم، ص148-149)

**تقاضای پذیرفته شدن**

بعد از این سوگندهاست که از خدا می‌خواهیم که ما را از آستانه "مدینه لقا" طرد نکند و از ظهور فضل بین مردمان مأیوس نسازد. پذیرفته شدن در ملکوت الهی شرطی دارد که باید تحقّق یابد. در لوح احمد فارسی می‌فرمایند، "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح، ص323)

در لوح نصیر نیز بر این نکته تصریح دارند که جمیع مأمور به دخول در رضوان قدس الهی هستند امّا خودشان را در عقبه‌های گوناگون معطّل کرده و از ورود باز مانده‌اند. باید از این موانع عبور کرد و در رضوان وارد شد. می‌فرمایند، "تو را به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فِنای باب متحیّراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینه قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند..." (مجموعه الواح، ص171)

بنابراین وقتی از خداوند می‌خواهیم که ما را از آستانه مدینه لقایش طرد نکند، در واقع می‌خواهیم ما را مدد رساند که این عقبه‌ها را بگذرانیم و با اتّصاف به صفات الهی در ملکوت عزّ او وارد شویم.

در اینجا موضوع لقای الهی مطرح می‌شود. موضوع لقای الهی، که بعضاً در میان احزاب و فِرَق مختلفه غیرممکن محسوب می‌شود، مورد تقاضای حضرت موسی بوده و طبق آنچه که در کتب مقدّسه آمده "لن‌ترانی" استماع نموده است. از آنجا که به بیان حضرت عبدالبهآء اگر این دیدار مستحیل و محال بود، هرگز بر لسان مبارک حضرت موسی جاری نمی‌شد، امّا زمانش فرا نرسیده بود. طلعت میثاق می‌فرمایند، "إنّ السّؤال عن الممتنع المحال لایجوز قطعیّاً مِن نبیّ معصوم و سئل موسی الکلیم علیه السّلام الرّؤیة و قال «ربّ أرنی أنظُرُ إلَیک» و العصمة مانعة عن سؤال شیءٍ ممتنع و حیث صدر منه هذا السّؤال فهو برهانٌ قاطعٌ و دلیلٌ لائحٌ علی امکان الرّؤیة و حصول هذه البُغیة..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص104 / مضمون: تقاضای امر محال قطعاً توسّط نبی معصوم مجاز نیست. و حضرت موسی کلیم‌الله از خداوند تقاضای رؤیت کرد و فرمود ای پروردگار من خود را به من بنماید تا تو را بنگرم. عصمت مانع از آن است که تقاضای شئ محال شود و چون این سؤال از حضرتش صادر شد پس برهان قاطع و دلیل واضح بر امکان رؤیت و حصول این آرزو است.)

امّا این که رؤیت به چه معنی است و لقای الهی چگونه میسّر است حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "فاعلم بأنّ الرّؤیةَ و اللقاء من حیث الحقیقة الغیبیّة الّتی تُعبَّر عنها بالغیب الوجدانی لاتُدرکه الأبصار و هو یُدرک الأبصار و امّا مِن حیث الظّهور و البروز و التّجلّی و کشف الحجاب و ازالة السّحاب و رفع النّقاب فی یوم الأیاب فالرّؤیة امر مشروع موعود فی الیوم المشهود یختصّ الله بها مَن یشاء مِن اهل السّجود..." (همان، ص106-107 / مضمون: پس بدان که رؤیت و لقا از لحاظ حقیقت غیبیه‌ای که به غیب وجدانی از آن تعبیر می‌شود که ابصار او را درک نتواند و او ابصار را درک کند ولی از لحاظ ظهور و بروز و تجلّی و کشف حجاب و کنار زدن ابر و برداشتن نقاب در یوم معاد پس رؤیت امر مشروعی است که در یوم مشهود وعده داده شده و خداوند آن را برای کسانی که اهل سجود هستند اختصاص داده است.)

یک معنای آن تجلّی خداوند به صفات و اسماء در جمیع کائنات است و معنای دیگر آن هم لقای مظهر ظهور است که در آثار الهی مشهود است. حضرت عبدالبهاء به نکته دیگری هم اشاره دارند و آن این که چون لقای الهی در آخرت میسّر است و حضرت موسی مُدام از باده محبّت الهی می‌نوشید خود را در جنّت مأوی دید و چون جنّت مقام مشاهده و لقا است استدعای دیدار فرمود و در جواب شنید که، "انمّا تتیسّر فی الیوم الّذی ترتعش فیه ارکان الأرض و السّماء و تقوم القیامة الکبری و تنکشف الواقعة الطّامة العظمی..." (همان، ص105 / مضمون: دیدار در روزی که ارکان زمین و آسمان به لرزه در آید و قیامت کبری واقع شود و واقعه رستاخیز عظمی مکشوف گردد میسّر خواهد بود.)

بنابراین، در دعای صیام از حق تقاضا داریم که ما را از معرفت خود و امکان مشاهده بروزات تجلّیات خود محروم نسازد. چه که این ظهوری است که این لقا را فراهم آورده است. در سوره رئیس آمده است، "هذا یومٌ ... لو أدرکه الکلیم لَیقولُ لَکَ الحمد بما أرَیتَنی جمالک و جعلتَنی مِنَ الزّائرین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص214-215 / مضمون: امروز روزی است که اگر کلیم به آن فائز می‌شد هرآینه می‌گفت حمد تو را که جمالت را به من نشان دادی و مرا در زمره زائران قرار دادی.) در بیان دیگر چنین مذکور، "امروز روزی است که حبیب قد عرفناک می‌گوید و کلیم به قد رأیناک ناطق و خلیل به قد اطمئنّ قلبی ذاکر." (خوشه‌ها، شماره 1، ص59)

**ندای احلی و کلمه علیا**

سوگند بعدی به "ندای احلای الهی و کلمه علیای" او است. کلمة العلیا گاه به نفس مبارک مظهر ظهور اطلاق شده است که از آن جمله می‌فرماید، "انه ينطق فی کل شأن انه لا اله اَنا الفرد الواحد العليم الخبير هذا مقام خصّه الله لهذا الظّهور الممتنع البديع. هذا مَن فضل الله ان انتم مِن العارفين هذا مِن امره المُبرم و اسمه الاعظم و کلمة العليا و مطلع اسمائه الحِسنی لو انتم من العالمين بَل به تظهر المطالع والمشارق." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 43، ص116 / او در هر شأنی از شئون گوید نیست خدایی جز من که یکتا و علیم هستم. این مقام را خداوند به این ظهور بدیع بلندمرتبه اختصاص داده است. این از فضل الهی است اگر بدانید. این از امر مبرم او، اسم اعظم او و کلمه علیا و مطلع اسمهای نیکوی او است اگر بدانید بلکه مطالع وحی و مشارق الهام به واسطه او ظاهر شوند.)

در کلام حضرت اعلی نیز کلمه علیا عبارت از مظهر ظهور الهی است. طلعت اعلی در صحیفه بین‌الحرمین (ص4-5) می‌فرمایند، "انّ هذا کتاب قد نزّل علی الارض المقدّسة بين‌الحرمين ... ليعلم المؤمنون کلمة العليا فی سبع من المثانی." (مضمون این کتاب در ارض مقدّس بین دو حرم مقدّس نازل شد تا مؤمنان به کلمه علیا در سبع مثانی پی ببرند.) طبق تبیین حضرت عبدالبهاء از سبع مثانی که در قرآن کریم ذکر شده، "مقصد سرّ احدیت است و فیض رحمانیت و آن بشارت به ظهور بعد است که ذو الحرف السّبع تکرّر پیدا کرده است. حروف سبع اوّل علی‌محمّد و سبع مکرّر ثانی حسین‌علی. اینست معنی سبع مثانی، یعنی هفتی که دو بار تکرّر یافته." (مائده آسمانی، ج2، ص75 / منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص193)

گاهی به کلام الهی اطلاق می‌شود. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "الحمد الله الذى اظهر الوجه بعد فناء الاشياء و ... انه لهو الذى احى العظام من نفحات كلمة العليَا التى بهَا ارتفع سرادق يفعل ما يشاء انه لمالك العرش و الثرى و سلطان الآخرة و الاولى طوبى لسميع فاز بندائه الاحلى..." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 7، ص138 / مضمون: ستایش مر خدای را که وجه [تجلّی الهی] را بعد فناء اشیاء ظاهر ساخت و ... او کسی است که استخوانها را از نفحات کلمه علیا که به واسطه آن سراپرده یفعل مایشاء بلند شد، حیات می‌بخشد. اوست مالک آسمان و زمین و سلطان آخرت و این عالم. خوشا به حال کسی که ندای شیرینش را شنید...) جمال قدم راجع به کلام الهی می‌فرمایند، "ای حبیب من، کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتُحصیٰ" (لوح مقصود، ص20 / دریای دانش، ص28) و در بیان دیگر نازل، "کلمه حقّ اگر چه بحرفين باشد سلطان کلمات اهل ارض بوده وخواهد بود واللّه از نفحات همان کلمه وحده عارفين نفحات حقّ را می‌يابند و برضوانش توجّه می‌نمايند." (کتاب بدیع، خط جناب زین‌المقرّبین، ص349 / طبع آلمان، ص171)

در لوحی حضرت بهاءالله خطاب به جناب میرزا محمّدباقر هائی می‌فرمایند، "حمد مقدّس از ذکر و بیان و ما فی الإمکان سزاوار حضرت مقصودی است که به یک اراده وجود را ازعالم فنا و نیستی به طراز بقا و هستی مزیّن فرمود. این اراده در مقامی نفس کلمه علیاست که از لسان عظمت قبل از خلق ارض و سماء ظاهر شده و در مقامی به قلم اعلی تعبیر گشته. جمیع اسماء و صفات از او ظاهر و به او راجع." (تاریخ امر بهائی در نجف‌آباد، ص241)

امّا ندای شیرین الهی مکرّراً محلّ تأکید واقع شده است. شیرین از آن جهت است که برای ارواح انسانی گوارا و روح‌بخش است. جمال قدم می‌فرمایند، "آنچه از قلم ابهی جاری شیرین است و ملیح." (مائده آسمانی، ج8، ص23) امّا پی بردن به این شیرینی نیاز به ذائقه سالم دارد. اگر کسی به "حلاوت بیان" که از لسان الهی نازل می‌شود پی ببرد برای اثبات امری از اوامرش اگر لازم باشد کلّ خزائن ارض را انفاق می‌کند (کتاب اقدس، بند 3).

حضرت عبدالبهاء تأکید دارند، "شیرینی و حلاوت در مائده آسمانی است و لذّت در طعام روحانی. زیرا شیرینی عنصری صفرا تولید نماید و سبب علل و امراضِ امعاء و احشاء گردد. امّا شیرینی الهی کام را پُرحلاوت نماید و روح را صحّت و عافیت بیفزاید. این قند مکرّر محبّت‌الله است و معرفت‌الله." (یاران پارسی، ص183)

جمال قدم به لطافت تامّ راجع به شیرین زبانی مظهر ظهور به یکی از اماءالرّحمن می‌فرمایند، "ای مادر، نوشته تو را به زبان فارسی می‌نویسم تا شیرین‌زبانی طیر الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص299)

**تقاضای نزدیک شدن به ساحت الهی**

در اینجا بعد از سوگند دادن خداوند، دعا کننده تقاضا دارد که خداوند او را مدد رساند که به درگاهش نزدیک شود و از او استدعا دارد که مبادا او را از ظلّ رحمت و سراپرده کَرَم خود دور سازد.

تردیدی نیست که مقصود از خلقت نزدیک شدن انسان به ساحت کبریایی خداوند است و البتّه در احادیث اسلامی و آثار این دور نیز مصرّح است که اگر انسان به سوی خداوند قدمی بردارد خداوند صد برابر به او نزدیک شود. در حدیث قدسی آمده است، "وَ لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْت سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَ لَئِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَ لَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ". (حدیث شماره 6502 روایت شده توسّط بخاری / مضمون: همواره بنده‌ام با نمازهای غیرواجب به من نزدیک می‌شود تا او را دوست بدارم. پس وقتی دوست داشتم گوش او می‌شوم تا به واسطه آن بشنود و چشمش می‌شوم تا به واسطه آن ببیند و دستش می‌شوم تا به وسیله آن بگیرد و پایش می‌شوم تا به واسطه آن راه برود و هنگامی که از من بخواهد به او عطا خواهم کرد و هنگامی که به من پناه آورد به او پناه خواهم داد.)

درحدیث دیگر آمده است که اگر بنده من یک قدم به سویم آید من صد قدم به سوی او روم: "إذا تَقَرَّبَ العبدُ إليَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إليه ذِرَاعًا، و إذا تَقَرَّبَ إليَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، و إذا أتاني يمشي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً" (صحیح بخاری / وقتی بنده‌ام یک وجب سویم آید من یک ذراع به سویش نزدیک شوم؛ و وقتی یک ذراع نزدیک شود من یک باع نزدیکش شوم و وقتی قدم زنان به سویم آید، دوان دوان به سویش روم. / ذراع: آرنج تا دست؛ باع فاصل دو دست باز از نُک انگشت تا نوک انگشت)

حضرت عبدالبهاء نحوه تقرّب را اینگونه بیان می‌فرمایند، "قربيت الهّيه مشروط به محبّت اللّه است قربيّت الهيّه مشروط بحصول معرفت اللّه است به انقطاع از ماسوی اللّه است قربيّت الهّيه به جانفشانی است قربيّت الهّيه به فدای نفس و جان و مال به جميع شئون است ... قربيّت الهّيه بصفای قلب است قربيّت الهّيه به بشارات روح است ... قربيّت الهّيه به توجّه الی اللّه است قربيّت الهّيه به دخول در ملکوت اللّه است قربيّت الهّيه بخدمت عالم انسانی است قربيّت الهّيه به محبّت بشر است قربيّت الهّيه به اتّفاق و اتّحاد جميع امم و اديان است قربيّت الهّيه به مهربانی به جميع انسان است قربيّت الهّيه به تحّری حقيقت است قربيّت الهّيه به تحصيل علوم و فضائل است قربيّت الهّيه به خدمت صلح عمومی است قربيّت الهّيه به تنزيه و تقديس است قربيّت الهّيه به انفاق جان و مال و عّزت و منصب است." (خطابات مبارکه، ج2، ص92-94)

**انوار وجه الهی**

در عبارت بعد جمال قدم خداوند را به طلعت تابناک و اشراق انوار وجه قسم می‌دهند. طبق نصّ قرآن کریم (سوره نور، آیه 35)، "الله نور السّموات و الأرض" است. در مکاشفات یوحنّا (باب 21، آیه 10-11 و 23) در بشارت به این ظهور عزّ صمدانی می‌فرماید، "آنگاه مرا در روح به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدّس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود و جلال خدا [بهاء الهی] را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها چون یشم بلورین ... و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منوّر می‌سازد."

می‌دانیم که عبارت جلال خدا در ترجمه‌های اوّلیه "بهاء الهی" بوده که بعداً تغییر داده‌اند ولی در اصل قضیه تغییری ایجاد نمی‌کند. حضرت بهاءالله مکرّراً خدا را به نور وجه سوگند داده‌اند. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند، "أسألُکَ بحرکة قلمک الّذی به تحرّکتِ الممکنات و بنور وجهک الّذی به أضائت الآفاق." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج2، ص2) یا در مناجات دیگر می‌فرمایند، "أسألک یا الهی بنور وجهک الّذی به أشرقَت الأرض و السّمآء..." (همان، ص135)

لذا، انوار وجه و ضیاء طلعت تابناک الهی مورد اشاره است. باید دانست که مقصود از "وجه"، طبق تبیین حضرت عبدالبهاء تجلّی الهی است. در لوحی به بیان معانی وجه می‌پردازند و با آن که تصریح دارند که معانی بسیار دارد امّا فقط سه مورد را ذکر می‌کنند: "و الوجه له عدة معان منها بمعنی الرضاء کما قال اللّه تعالی «يريدون وجهه» و کذلک «انّما نُطعمکم لوجه اللّه» ای رضائه \* و منها الوجه بمعنی الذّات قال اللّه تعالی کل شيٴ هالک الا وجهه \* و منها الوجه بمعنی الجلوة قال اللّه تعالی «فأينما تُولّوا فَثَمَّ وجهُ اللّه» و الوجه له معانٍ شتی تفسيراً و تأويلاً و تصريحاً غير ما بيّنّا." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص396 / مضمون: برای وجه معانی متعدّدی وجود دارد یک معنی رضا است چنانکه خداوند می‌فرماید وجه او را می‌طلبند یا شما را لوجه الله اطعام می‌کنیم یعنی رضای او. و وجه به معنی ذات الهی چنان که خداوند می‌فرماید همه چیز هلاک می‌شود مگر وجه او؛ و وجه به معنی جلوه چنان که خداوند می‌فرماید به هر طرف که روی خود را برگردانید وجه الهی آنجا است.)

جمال قدم نیز تعاریفی برای "وجه" دارند: "فنای اشیاء و بقای وجه در صحف و کتب و زبر و الواح مذکور. مقصود از وجه در یک مقام ذاته تعالی و تقدّس بوده؛ و در مقام دیگر ما یظهَرُ مِن قلمِه الأعلی و در مقام دیگر ما کان معروفاً بین العباد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 18، ص116)

به هر تقدیر، انوار وجه به معنی انوار ساطعه از تجلّی خداوند در این عالم است که سبب نورانیت قلوب و تنویر افکار و هدایت ناس می‌شود.

**انجذاب به واسطه نفحات قمیص و تقاضای نوشیدن رحیق بیان**

موضوع قمیص اشاره به داستان یا افسانه حضرت یوسف دارد که از نفحه خوش قمیص حضرتش چشمان نابینای پدرش، حضرت یعقوب، دیگربار بینایی خود را باز یافت. این داستان در تورات به این ترتیب نیامده ولی در قرآن چنین ذکر شده است: "اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا ... فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا." (سوره یوسف، آیات 93 و 96 / مضمون: اين پيراهن مرا ببريد و آن را بر چهره پدرم بيفكنيد بينا شود... پس چون مژده‏ رسان آمد آن را بر چهره او انداخت پس بينا گرديد.)

در آثار این دور مقدّس تمثیل قمیص بسیار آمده و حتّی در کلمات مکنونه عربی افراد احبّاء قمیص الهی محسوب شده‌اند: "أنت قمیصی و قمیصی لایَبلی." (مجموعه الواح، ص20) در واقع حضرت بهاءالله انتظار دارند که از احبّای الهی نفحات رحمان به مشام اهل عالم برسد و چشمان نابینا را بینایی بخشد. خطاب به مَلِک پاریس می‌فرمایند، "ان الذی لم تنتشر منه نفحات قميص ذکر ربّه الرحمن فی هذا الزّمان لن يصدق عليه اسم الانسان انّه ممن اتبع الهوی سوف يجد نفسه فی خسران عظيم." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص108 / کسی که در این زمان از او نفحات قمیص ذکر پروردگار رحمانش انتشار نیابد اسم انسان در حق او صادق نیست. او پیرو هوای نفس خویش است و به زودی خود را در زیان آشکار خواهد دید.)

در کتاب اقدس (بند 7) تأکید دارند کسی که بوی خوش رحمن به مشامش برسد در تثبیت احکام الهی با دیدگانش به استقبال تیرها می‌رود: "إنَّ الَّذِی وَجَدَ عَرفَ الرَّحمنِ وَ عَرَفَ مَطلَعَ هذا البَيانِ اِنَّهُ يَستَقبِلُ بِعَينَيهِ السِهامَ لِاِثباتِ الاَحکامِ بَينَ الاَنام." بنابراین، در اینجا دعا کننده از خداوند تقاضا می‌کند که بوی خوش رحمن را به مشامش برساند تا منجذب گردد و در سبیل الهی طریق فدا بپوید. در کلام بعد است که تقاضای "باده سخن خدا" می‌کند تا سرمست از آن شود. این باده به کوثر نیز نامیده شده است. در مناجاتی است، "مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی؛ پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی."

این باده تازگی بخشد و مستی حقیقی و سُکر روحانی عطا کند. البته کسانی که این باده را می‌نوشند در خطاب جمال مبارک تکلیفی به عهده می‌گیرند. می‌فرمایند، "در جميع احيان قلم رحمن شاربان رحيق بيان را وصّيت می‌فرمايد به آنچه سبب آسايش کّل است و عّلت ارتفاع امر انشاءاللّه نزد مقبلين مقبول آيد." (حدیقه عرفان، ص141)

کلام آخر درباره معنی "رحیق بیان" است که واقعاً چیست و نوشیدن آن چه تأثیری خواهد داشت. حضرت بهاءالله در لوحی توضیح می‌فرمایند، "بايد کلّ هر يوم از رحيق بيان مقصود عالميان بياشامند و اين رحيق در مقامی آيات حق جلّ جلاله بوده و در مقامی ذکر و ثنا و در مقامی عنايت و فضلش. اين رحيق در مقامی سبب حيات عالم است و در مقامی علّت حفظ امم. من شرب منه فاز بالاستقامة الکبری علی هذا الامر الّذی به اضطربت افئدة الوری الّا من شآء اللّه ربّ هذا المقام الرّفيع." (اشراقات، ص211 / مضمون عبارت عربی: کسی که از آن بنوشد به استقامت کبری بر این امر، که دلهای مردمان از آن به لرزه در آمده مگر کسی که خدا بخواهد، فائز می‌شود.)

**سوگند به شعرات**

در این عبارت، جمال قدم به شعراتی که بر صفحات وجه در حرکت است سوگند می‌دهند. این عبارت بسیار زیبا است. زیرا قبلاً دیدیم که وجه مظهر ظهور، که محلّ تجلّی خداوند واقع شده، نورانی است. امّا این نورانیت را همه کسان لیاقت دیدن ندارند. لهذا باید که به نحوی پوشانده شود. از آن گذشته، وقتی نورانیت شدید باشد، همانند شعاع ساطع از شمس ظاهر، سبب ناراحتی چشم شود و لذا عنایت الهی چنان است که به واسطه شعرات این نورانیت را می‌پوشاند. جمال قدم در سورةالعباد این نکته را کاملاً بالصّراحه بیان فرموده‌اند که اندکی از نورانیت وجه را ظاهر فرمودند و سبب انصعاق ملأ اعلی شد: "فلمّا تمّ الميقات السّتر اذاً اظهرنا عن خلف الف الف حجابٍ من النّور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الابرة اذاً انصعقت اهل ملأ العالّين ثمّ سجدت وجوه المقرّبين." (آثار قلم اعلی، ج4، طبع 133 بدیع، ص25 / مضمون: هنگامی که موعد پنهان بودن به پایان رسید از ورای هزار هزار حجاب نور، ذرّه‌ای نور از انوار وجه خود را ظاهر ساختیم که کمتر از سوراخ سوزن بود و اهل ملأ اعلی منصعق شدند و بعد مقرّبان سر سجده بر زمین نهادند.)

جمال ابهی در لوح دیگری فرمودند، "ای حبیب، در این ایّام طلعت غیب منیع ممتنع لایُدرَک که در خلف الف الف حجاب لطیف نور منیر مضئ خود مخفی و مستور بود، ها که از خلف نقاب ظاهر آمد و به یک قبسه از اشراق انوار جمالش طوریون را منصعق و معدوم بل کأن لَمْ‌یکن شیئاً مذکورا نمود. ألا إنّی وَجَّهتُ وجهی للّذی فطر السّموات الکبر و انشقّ أراضی الفراعنه و ما أنا مِنَ المشرکین. وه وه شمس جمال عالمِ افئده را درخشنده‌تر از روز نورانی فرمود و زنگ ظهورات معارف عقلیّه را از صفحات قلوب زدوده." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 19، ص170)

در سورة الرّئیس صریحاً می‌فرمایند، "إنّا لو نخرُجُ مِنَ القمیص الّذی لبسناه لضعفکم لَیفدین مَن فی السّموات و الأرض أنفسهم لنفسی و ربُّکَ یشهد بذلک و لایسمعه إلّا الّذین انقطعوا عن کلّ الوجود حبّاً لله العزیز القدیر." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص206 / مضمون: اگر ما از قمیصی که به علّت ضعف شما پوشیده‌ایم خارج شویم کسانی که در آسمانها و زمین هستند خودشان را برای من فدا می‌کنند. پروردگارت به آن شهادت می‌دهد ولی جز کسانی که به علّت حبّ الهی از کلّ وجود وارسته شده‌اند آن را نمی‌شنوند.)

لذا، شعرات را، که نشانه ظلمات است برای پوشاندن نور به کار برده‌اند. در لوحی است، "حوریّه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سُکّان اهل سماوات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فِراش سُندُسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند نقطه سودا که حاکی از آن ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه‌های معدوده این کلمات بدیعه تزیین یافت." (مجموعه الواح، ص274)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله از شعرات برای مستور نگه داشتن وجه نورانی استفاده می‌کنند. در لوحی است، "شَعری شِعاری. بِهِ أستُرُ جمالی لئلّا تَقَعَ علیه عیونُ الأغیار مِن عبادی. کذلک نَستُرُ عن المشرکین جمال عزّ منیعا." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص75 / مضمون: مویم پوشش من است به آن جمالم را می‌پوشانم مبادا چشم اغیار بندگانم بر آن افتد. اینچنین جمال عزّ منیع را از مشرکین پنهان نگه می‌داریم.)

در بیان دیگر می‌فرمایند، "أظهرتُ ماء الحیوان مِن کوثر فمی کما سترتُ شمسَ الحَیَوان خلفَ شَعری، أی فی ظلمات شعری أخفَیتُ أنوار جمالی لیکونَ ظاهرُهُ ظلمةً و باطنُهُ نوراً علی نور فوَ کلّ نور. کذلک ظهر الأسرار من قلم المختار." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص76-77 / مضمون: آب حیات از کوثر بیانم ظاهر کردم همانطور که خورشید زندگانی را پشت موهایم نهان ساختم، یعنی در ظلمات مویم انوار جمالم را پنهان نمودم تا ظاهرش ظلمت باشد و باطنش نور علی نور، بل فوق کلّ نور. اینچنین اسرار از قلم مختار ظاهر شد.)

معنای دیگر شعرات، ریسمانی است که چون به آن تمسّک نماییم توانیم خود را از گمراهی و لغزش حفظ کنیم. حضرت بهاءالله فرمودند، "جَعدی حبلی. من تمسّک به لن‌یضلّ فی أزل الآزال لأنّه فیه هدایةٌ إلی نور الجمال." (مویم ریسمان من است. کسی که به آن متمسّک شود الی الأبد از گمراهی مصون است زیرا در این شعرات هدایتی به سوی نور جمال الهی است.)

در توضیح دیگری که از قلم قِدَم راجع به شعرات عزّ نزول یافته است آن را به تار آتشین، ریسمان ربّانی، آتشی که قلوب مخلصین را برمی‌افروزد، اریاحی که دلهای یکتاپرستان را به اهتزاز می‌آورد، و صوتی که نغماتش قلوب عاشقان را منجذب می‌سازد، تشبیه فرموده‌اند. (لئالی‌الحکمة، ج3، صفحه 76، لوح شماره 42)

**همانند حرکت قلم اعلی بر صفحه الواح**

حرکت شعرات بر صفحات وجه را به حرکت قلم اعلی بر صفحه الواح تشبیه فرموده‌اند و این که با این حرکت رائحه خوشبوی معانی در عالم ناسوت، عالم خلقت، به هبوب آمده و مشام اهل عالم را معطّر ساخته است. این همان باده رحیق بیان است که قبلاً به آن اشاره شد و نیازی به بحث بیشتر نیست.

**تقاضای مساعدت برای قیام به خدمت**

بعد از سوگند دادن خداوند، دعا کننده از حضرتش می‌خواهد که او را مدد فرماید که قیام به خدمت کند به نحوی که قعود در پی نداشته باشد و هیچ امری مانع از خدمت او نشود. قیام به خدمت، قیامی است که دیگر نشستنی در پی نداشته باشد، یعنی بدون وقفه ادامه یابد، همواره مورد تأیید و تحسین مظهر ظهور الهی بوده است. در لوحی از قلم اعلی نازل:

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العليّ الابهی حمد و ثنا اولياء حقّ جلّ جلاله را لايق و سزاست که منقطعاً عن العالم بر خدمت امر قيام نمودند؛ قيامی که قعود او را نديد بلکه در حين قعود قائمند. تعالت مقاماتهم و جلّت مراتبهم عنداللّه .... ايشانند رجالی که لازال در مضمار بيان حقّ را نصرت نمودند. ابطال عالم نزدشان به مثل عُصفوری و ضوضاء امم در ساحت عزّشان مانند نَعيبی. ايشانند فوارس ميدان و مُعين مقصود عالميان. به اصبع يقين حجبات اوهام را شقّ نمودند و اصنام را در هم شکستند. سلاسلِ ظنونِ احزابِ عالم ايشان را منع ننمود از صرير قلم اعلی به هوش حقيقی فائز گشتند و به شعور معنوی مزيّن شدند. ايشانند عبادی که می‌فرمايد کنائز ارضند و خزائن آن، چه که ايشانند لئالی حکمت و بيان و وديعه‌های حضرت رحمن. طوبي لِمَن عَرَفَهم و فازَ بلقائهم. (آیات الهی، ج2، ص372)

در واقع چنین قیامی قدم برداشتن بر اثر اَقدام مظهر ظهور است؛ هر چند که توان بندگان آنقدر نباشد، ولی در حدّ مقدور باید امتثال نمود. جمال قدم می‌فرمایند، "اين مظلوم وحده بر امر قيام نمود قيامی که قعود او را اخذ ننمود و از ضوضاء مشرکين و منافقين ممنوع نگشت باعلی النّدا اهل انشاء را به افق اعلی هدايت فرمود." (آثار قلم اعلی، ج6، ص207)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "اقتدار قلم اعلی خارج از حدّ احصا. قيام نمود امام وجوه قيامی که قعود او را اخذ ننمود و صفوف و الوف و سطوت و غضب او را از ارادهٴ قويّهٴ غالبه‌اش باز نداشت." (آثار قلم اعلی، ج7، ص300)

در واقع چون خداوند هیچ نیازی به خدمت بندگانش ندارد، وقتی آنها را مأمور خدمت به امر و به بندگان دیگر می‌فرماید، فضلی است که نصیب آنها کرده تا به آنچه که برایشان مقدّر فرموده برسند. والّا او از نصرت بندگان به کلّی مستغنی است و به هر نحو که اراده فرماید ملتجیان به ساحتش را نصرت می‌فرماید. جمال قدم در سورةالقمیص می‌فرمایند، "قل انّه لن يحتاج باحدٍ و انّ النّصرَ کلَّه فی قبضته ينصر من يشاء بامرٍ من عنده و انّه لهو العزيز المقتدر الحکيم و انّه لو يأمر النّاس بالنّصر هذا من فضله عليهم ليبلّغهم الی ما اراد و انّه لغنيّ عن العالمين و بِيَده ملکوت کلّ شئ و فی يمينه جبروت الأمر و الخلق يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد." (آثار قلم اعلی، ج4، ص48 / مضمون: بگو او به احدی احتیاج نخواهد داشت و یاری تماماً در اختیار خود او است هر کس را بخواهد به امری از سوی خویش نصرت می‌کند و اوست عزیز مقتدر حکیم و اگر ناس را به نصرت امر می‌فرماید از فضلش برای آنهاست تا آنها را به جایی برساند که اراده کرده است و او از اهل عالم بی‌نیاز است و ملکوت تمام اشیاء در دست اوست و جبروت امر و خلق هم در دست راست اوست. انجام می‌دهد آنچه را می‌خواهد و حکم می‌کند آنچه را که میل دارد.)

**اسم خداوند که سلطان اسماء شد**

مقصود از سلطان اسماء نفس مبارک جمال قدم است و این در آثار مبارکه مصرّح است. مثلاً در لوح ملکه می‌فرمایند که این مناجات را بخواند، "ای ربّ اسئلک باسمک الّذی جعلته سلطان الاسماء و مظهر نفسک لمن فی الارض و الّسماء باَن تَحرُقَ الاحجاب الّتی حالت بينی و بين عرفان مطلع آياتک و مشرق وحيک." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص140/ مضمون: ای پروردگار من تو را سوگند می‌دهم به اسمت که آن را سلطان اسماء و مظهر نفس خود برای سکنه ارض و آسمان قرار دادی که حجاب‌های حائل بین من و عرفان مطلع آیاتت و مشرق وحیَت را بسوزانی.)

در لوح دیگری اسم اعظم را سلطان اسماء ذکر می‌فرمایند: "اسألک باسمک الاعظم الّذی جعلتَه سلطان الأسماء بان تحفظنی بسلطنتک و اقتدارک عن کلّ بلاء و مکروه..." (امر و خلق، ج4، ص63 / مضمون: تو را سوگند می‌دهم به اسم اعظمت که آن را سلطان اسماء قرار دادی که به سلطنت و اقتدارت مرا از هر بلا و مکروهی حفظ کنی.)

**تقاضای دیدن شمس جمال الهی و نوشیدن خمر بیان**

پیش از این درباره لقای الهی و معنای آن سخنی گفته شد و همچنین نوشیدن خمر بیان خداوند. در این عبارت از خداوند می‌خواهیم که شمس جمالش را به ما بنمایاند و این در این ظهور میسّر شده است زیرا در مناجاتی نیز فرموده‌اند که اگر شخصی از روی صدق "ربّ ارنی" گوید از ملکوت بیان "انظر ترانی" استماع نماید. غیر از آن در لوح احمد فارسی آمده است که عبارت "لن‌ترانی" که قبلاً در زمان حضرت کلیم‌الله مطرح بود همانند حجابی عمل کرده است و اینک آن حجاب برداشته شده و طالبان مشاهده جمال الهی می‌توانند به این فوز عظیم نائل گردند. می‌فرمایند، "ای طالبان باده روحانی، جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی، بی حجابِ «لن ترانی» می‌فرماید: چشم دل و جان را محروم ننمائید و به محلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید." (مجموعه الواح، ص330)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "حجابِ لن‌ترانی زائل و انوار انظر ترانی ساطع." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص24)

**سراپرده مجد که بر بلندای کوه برپا شده است**

اشاره تلویحی به حضور جمال معبود و نصب خیمه مبارک بر روی کوه کرمل است. دکتر وحید رأفتی مقاله‌ای راجع به تشریف فرمایی حضرت بهاءالله به حیفا و الواح نازله در این مدینه مرقوم داشته‌اند [پژوهشنامه، سال دوم، شماره 1، ص85-130] که روشن کننده بسیاری از نکات است و در این زمینه از مقاله مزبور استفاده شده است. می‌دانیم که طبق بیان حضرت ولی امرالله، "... مدینه حیفا چهار بار به قدوم جمال اقدس ابهی زینت یافت..." (قرن بدیع، طبع کانادا، ص92-391)

مرتبه اوّل هنگام عزیمت به عکّا بود که سر راه کشتی در حیفا توقّف داشت و مهاجرین امکان اقامتی کوتاه در این شهر را یافتند. جمال قدم سیزده سال بعد در لوحی می‌فرمایند، "قد استقرّ عرشه فی اوّل الورود علی کوم الله بذلک ظهر ما کان مسطوراً فی کتب المرسَلین قد تشرّف البرّ و البحر بقدومه و لقائه و نفحات قمیصه المنیر." (آثار قلم اعلی، ج7، ص141 / مضمون: عرش او در اوّل ورود بر کوه خدا استقرار یافت و به این ترتیب آنچه که در کتب رسولان الهی نوشته شده بود ظاهر شد و خشکی و دریا به قدومش و دیدارش و استشمام بوی خوش قمیص نورانی‌اش مشرّف گشت.)

سفر دوم در سال 1300 قمری (1883 میلادی) واقع شد که جمال قدم درباره آن می‌فرمایند، "... چند یومی است که کوم‌الله مقرّ عرش واقع شده و این آن مقامی است که در کتب قبل مذکور و مسطور. ندای روح در این مقام مرتفع و انبیای الهی کلّ را به ظهور در این مقام بشارت داده‌اند. این است تلّ الهی از یومی که خلق شده تا این ایّام منتظر کأس لقا بوده؛ الحمدلله به آن فائز شد و در مقامات متعدّده ندا مرتفع و عرف ذکر ساطع و نور وجه لامع. ظاهر شد آنچه در کتب الهی از قبل مسطور بود. طوبی للعارفین و ویلٌ للغافلین." (لئالی الحکمة، ج2، ص99 / مائده آسمانی، ج4، ص218)

سفر سوم هفت سال بعد، یعنی در سنه 1307 قمری (1890 میلادی) اتّفاق افتاد. این سفر دو هفته طول کشید و در طیّ آن بود که خیمه مبارک نصب گردید.

سفر چهارم که حدود پانزده ماه بعد از سفر سوم صورت گرفت روز جمعه 19 ذی‌القعده 1308 (27 ژوئن 1891) واقع شد. در این سفر هیکل مبارک در بیت الیاس ابیض که نزدیک کلنی آلمانی‌ها است اقامت فرموده و خیمه مبارک در زمینی که در سمت غربی آن بیت بوده برپا گشت و ملاقات با احبّاء در این خیمه صورت می‌گرفت. در این سفر بود که لوح مبارک کرمل نازل شد و محلّ استقرار عرش مطهّر حضرت اعلی تعیین گردید. حضرت ولی امرالله در این باره در توقیع مبارک نوروز سنه 108 می‌فرمایند، "جمال قدم و اسم اعظم ... در اواخر ایّام از قلعه محصّنه عکّا قصد مدینه مکرّمه حیفا بنمود و به قدوم مبارکش تلّ الهی را مشرّف ساخت. جشن اعظم در ملأ اعلی برپا گشت، کوم‌الله به اهزاز آمد و بهاء کرمل نمودار شد و در دامنه‌اش خیمه مبارک منصوب گردید و آیات باهرات لوح کرمل در جوار مقام حضرت ایلیا به صوت مرتفع از لسان اطهر جاری شد." (توقیعات مبارکه 102-109، ص254)

نکته آخر آن که حضرت بهاءالله در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی به این سفر آخر و نصب خیمه مبارک روی جبل کرمل صراحتاً اشاره فرموده‌اند، "کرمل در کتاب الهی به کوم‌الله و کَرمُ‌الله نامیده شده. کوم تپه را می‌گویند و این مقامیست که در این ایّام از فضلِ دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته. طوبی للواردین و طوبی للمقبلین." (لوح شیخ، ص107)

**تقاضای تأیید برای آن که اراده الهی اراده دعا کننده قرار گیرد**

اگرچه شرط تقرّب به درگاه الهی عبودیت و محویت صرفه بحته است، امّا این جز به مدد الهی میسّر نیست. عبودیت به تصریح حضرت عبدالبهاء کار بسیار مشکلی است. طلعت میثاق می‌فرمایند، "وقت نطق و بیان است و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان. عبودیت آن ذات احدیت امانت عظیمه است که ثقل اعظم است و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بار گران را در کمال رَوح و ریحان چون این عبد حمل نمائی و مورد طعن و سبّ و شتم و تکفیر و تفسیق و شبهات امم گردی تا قطره‌ای از بحر بلایای جمال قدم روحی لعباده الفدا نصیب بری." (مکاتیب عبدالبهاء، ج5، ص146)

عبودیت کمرشکن است، به این جهت آن را ثقل عظیم نامیده‌اند. حضرت عبدالبهاء به این نکته تصریح دارند: "این عبودیت ثقل عظیم است و امانت کبری؛ کمرها را شکسته و قوای عظیمه را مضمحل نموده از آن جمله کمر عبدالبهاء، به جمالش قسم، که به کلّی منکسر گشته." (منتخباتی از مکاتیب، ج6، ص290).

لذا، برای آن که بتوانیم اراده خود را در اراده الهی فانی سازیم، دست به دامن حضرتش می‌شویم که ما را یاری رساند و امداد فرماید تا بتوانیم اراده او را اراده خود دانیم. حضرت بهاءالله در مناجاتی می‌فرمایند، "هو المبين من افقه الاعلی الهی الهی اقبلتُ اليک و تمسّکت بک و جعلت رجائی انت و بُغيتی انت و اَمَلی انت و ارادتی ارادتک و مشيّتی مشيّتک اسأَلک بحرکة قلمک الّذی به تحرّکت الممکنات و بنور وجهک الّذی به اضائت الآفاق بان تجعلنی علی امرک ثابتاً راسخاً بحيثُ لا يمنعنی شئ من الاشياء ثمّ وفّقنی لِاَجعل مرادک مرادی و ارادتک ارادتی بحيث لا اختار الّا ما انت اخترته لی اشهد انّک انت الفيّاض البذّال المشفق الغفّور الکريم." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج2، ص2 / مضمون: اوست آشکار از افق اعلایش. ای خدای من، ای خدای من به تو روی آورده‌ام و متمسّک شده‌ام و امیدم و آرزویم و خواسته‌ام تویی و اراده‌ام اراده تو و مشیّتم مشیت تو است. تو را سوگند دهم به حرکت قلمت که به واسطه آن کائنات حرکت کنند و به نور سیمایت که به واسطه آن آفاق روشنی یافت که مرا بر امرت ثابت و راسخ کنی به طوری که هیچ چیز مرا باز ندارد. سپس مرا موفّق کن که مراد تو را مراد خود و اراده تو را اراده خویش قرار دهم به طوری که جز آنچه که تو برایم خواسته‌ای اختیار نکنم. گواهی دهم که تو بسیار فیض‌بخش، بسیار بذل کننده، مشفق، غفور و بخشنده هستی.)

نکته آخر آن که حتّی حصول رضای الهی جز با تأییدات حق میسّر نشود چه که می‌فرمایند، "اگر اریاح عنایت که از یمین فضلش در هبوب است عباد را اخذ ننماید، احدی به رضایش موفّق نشود و به عرفانش فائز نگردد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 23، ص1)

**جمال الهی که از افق بقا اشراق کرده**

به بیان حضرت رسول اکرم، "إنّ الله َجمیلٌ یُحِبُّ الجمال." (صحیح مسلم / مضمون: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.) این بدان معنی است که خداوند جمال مطلق است چه از لحاظ ذات چه صفات و چه افعال. زیبایی بندگانش را نیز دوست دارد. آنها را عزیز می‌دارد و مایل است که نزد غیر او اظهار حاجت نکنند، مرتّب و منظّم و معطّر باشند.

در آثار مبارکه حضرت بهاءالله نیز مشاهده شده است. در لوحی از جمال ابهی چنین نازل، "لاتَفتَح عَیناک إلّا إلی وجهٍ جمیل و إن وَجَدتَ بصرَ حدید، فَاَشهَدَهُ ما سُتِرَ فیک مِن جمالِ العلم لتکون مِنَ المبشّرین و لاتضیَّع بذرَ الحکمة فی أراضی الجُرُزة و لاتکُن مِنَ المسرفین و إن وجدتَ أرض طیّبة أودَع فیها حَبَّ الحکمة و العرفان لیُنبت منها نبات حسن بدیع..." (آثار قلم اعلی، ج7، ص94/ مضمون: جز به روی زیبا منگر و اگر دیدۀ تیزبین یافتی آنچه را که از زیبایی دانش در تو پنهان است بر او بنمای تا از مژده دهندگان باشی. تخم فرزانگی را در زمین کِشت‌ناپذیر هدر مده و از اسراف کنندگان مباش. و اگر زمین مرغوب یافتی تخم فرزانگی و شناسایی را در آن بکار تا از آن گیاه زیبای نیکو به بار آید.)

ملاحظه می‌نمایید که حتّی نباید به روی نازیبا نگریست. جمال قدم هر آنچه را که نیکوست به طلعتی زیبا تشبیه کرده‌اند، مانند امانت که در لوح اشراقات او را به "طلعةً مِن طلعات الفردوس الأعلی" (اشراقات، ص72) تشبیه فرموده‌اند. در مقام دیگر می‌فرمایند، "قَد کانَ المَظلُومُ ناطِقاً بِذِکرِکُم وَ ثَنائِکُم وَ ما وَرَدَ عَلَيکُم فِی سَبِيلِ اللّهِ حَضَرَت اَمامَ الوَجهِ طَلعَةٌ مِن طَلَعاتِ الفِردَوسِ الاَعلي نادَتْ وَ قالَتْ يا مَحبُوبَ الاَرضِ وَ السَّماء بِحُزنِکَ کادَ اَن يَرجِعَ الوُجُودُ اِلي العَدَمِ ٱرحَم عَلي العالَمِ يا مَحبُوبَ القِدَمِ." (لئالی‌الحکمة، ج2، ص315 / مضمون: مظلوم به ذکر و ثنای شما و آنچه که بر شما در راه خدا وارد شده مشغول بود که زیبارویی از زیبارویان بهشت برین حاضر شد و ندا در داده گفت ای محبوب زمین و آسمان به حزن تو نزدیک است که وجود به عدم راجع شود. بر اهل عالم، ای محبوب ازلی، رحم کن.)

در مناجاتی از طلعت میثاق است که، "در این جهان به آتش عشقت بسوز و در آن جهان به مشاهده روی مهرویت کامران فرما." (اذکارالمقرّبین، ج2، ص131)

حال، در اینجا به جمال محبوب سوگند می‌دهند که از افق بقا اشراق نموده و وقتی ظاهر شد ملکوت جمال هم به او سجده کرد و به ندای بلند تکبیر فرستاد. می‌دانیم که در قرآن کریم در تمجید حضرت آفریننده چنین تکبیر فرستاده می‌شود، "تبارک الله احسن الخالقین." (سوره مؤمنون، آیه 14) این بدان معنی است که جمال مظهر ظهور الهی چنان است که هیچ جمالی قابلیت برابری با آن را ندارد. بدین لحاظ است که ملکوت جمال در برابر او سر سجده و تعظیم فرود آورده است.

**فانی از خویش و باقی به آنچه که نزد خداست**

این توصیه همیشه در آثار دیده شده است که آنچه را نزد خود دارید رها کنید و به آنچه که نزد حق است روی آورید. جمال ابهی توصیه می‌فرمایند، "دع ما عندک و خذ ما يأمرک به اللّه و اِنَّ هذا لَيُغنيک عن العالمين و من دونه لا يُسمن و لا يغُنی بوده و خواهد بود." (مائده آسمانی، ج7، ص26 / مضمون: رها کن آنچه را نزد تو است و بگیر آنچه را که خداوند به آن امر می‌کند. این تو را از اهل عالم بی‌نیاز سازد و دون آن نه نفعی رساند و نه بی‌نیاز گرداند.)

در همین لوح مبارک، نفوسی را که به این امر مهم توفیق یابند اینگونه توصیف می‌فرمایند، "عنقريب يد قدرت محيطه الهيه نفوسی چند خلق فرمايد که جميع احجاب را خرق نمايند و بی ستر و حجاب به مکمن ربّ‌الارباب در آيند و در سبيل محبوب از هيچ آبی مخمود نشوند و از هيچ ناری جزع ننمايند غير معبود را مفقود شمرند و ما سوای مقصود را معدوم مشاهده نمايند و در کل اوان اهل امکان را بسلاسل بيان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار اين نفوس اهل ملأ اعلی را مستنير نمايد چنانچه شمس اهل ارض را." (همان، ص25-26)

**مظهر اسم محبوب که عشقش سبب احتراق اکباد است**

رابطه عاشقانه بین خالق و مخلوق همیشه برقرار است ولو آن که مخلوق از آن بی‌خبر باشد. خداوند مصدر محبّت است و با عشق تمام آفرینش را انجام داده و عبارت "احبَبتُ خلقَک خلقتُک" و انتظارش که "فأحبِبنی کَی أذکُرَکَ و فی روح الحیات اُثَبِّتَکَ" گویای همین رابطه دوجانبه است. نفوسی که عاشق آفریننده هستند همان محبّت را به مظهر ظهورش دارند چه که می‌دانند خود را برای آنها فدا کرده و از راحتی و آسایش خود گذشته تا آنها به آزادی حقیقی دست یابند. این بیان مبارک گویای این موضوع است: "حبس را قبول فرموديم تا گردنهای عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود و ذلّت اختيار نموديم تا عزّت احبّا از مشرق اراده اشراق نمايد همچه مدان که حق عاجز است قسم باسم اعظم که اگر اراده فرمايد ارواح جميع امم را بکلمهٴ اخذ نمايد مع ذلک از ظلم ظالمين چشم پوشيده و حمل بلايای لا تحصي فرموده تا کلّ را بمدينهٴ باقيهٴ ابديّه کشاند." (آثار قلم اعلی، ج7، ص5)

این فداکاری مظهر ظهور در این فقره از کلمات مکنونه نیز مشهود است، "دوستان ظاهر نظر بمصلحت خود يکديگر را دوست داشته و دارند ولکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هدايت شما بلايای لا تحصی قبول فرموده \* بچنين دوست جفا مکنيد و بکويش بشتابيد." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص388-389)

جمال مبارک کراراً به مخاطبین اعلام فرموده‌اند که نفوس را به خاطر خود آنها دوست دارند بر خلاف اطرافیان که به خاطر منافع شخصی افراد را دوست دارند. در سورةالذّکر به احمد نامی که برادر مخاطب لوح است می‌فرمایند، "إنَّ الّذین یدّعون حبّک أولئک یحبّون لأنفسهم و لکن الله احبّک لنفسک." (آثار قلم اعلی، ج4، ص243 / مضمون: کسانی که مدّتی محبّت تو هستند به خاطر خودشان تو را دوست دارند ولی خداوند تو را به خاطر خودت دوست دارد."

خطاب به ناصرالدّین‌شاه می‌فرماین، "إنّ الّذین فی حولک یحبّونک لأنفسهم و الغلام یحبُّک لنفسک و ما أراد إلّا أن یُقرِّبَکَ الی مقرّ الفضل و یُقلّبَکَ إلی یمین العدل." (کتاب مبین، ص68 / مضمون: کسانی که دور تو را گرفته‌اند به خاطر خودشان تو را دوست دارند و این جوان [جمال مبارک] تو را به خاطر خودت دوست دارد و چیزی نمی‌خواهد مگر آن که تو را به مقرّ فضل، یعنی خداوند، نزدیک سازد و رویَت را به یمین عدل برگرداند.)

نفوسی که عاشق حقیقی باشند همیشه از فراق یا حتّی در وصال معشوق در احتراق هستند. جمال قدم در لوحی حتّی فراق را بهتر از وصال می‌دانند زیرا در فراق امید وصال برای عاشق وجود دارد و در وصال بیم فراق موجود. بیان مبارک چنین است:

"هو المحبوب در این ساعت که عروس حُبّ از پرده بر آمد و آتش فراق از دل و جان شعله بر آورد، صبر را از صدر بر انداخت، چون جمال دوست چهره برافراخت. در فراقیم و به امید وصل جان در بازیم؛ اگرچه در وصال هم بیم فراق هست، بلکه در سبیل عشق فصل از وصل نیکوتر و بُعد از قُرب محبوب‌تر و فراق از وصال پسندیده‌تر است. زیرا که در وصال بیم فراق است ولکن در فراق امید وصال. از پَسِ هر هجری لقاست و بَعدِ هر بقائی فنا. عالَم را مرکّب از شهد و حنظل خلق نموده‌اند. کجا گذارد که انسان بی‌دل در خاکدان آب و گِل نفس راحت کشد و یا بستر راحت گسترد. اگر به لب نوشی دهد از جان خروشی بر آورد. پس باید جانِ صافی دل را در او نبندد و چون سحاب از او بگذرد و همچه عقاب از او برپرد و نه به شیرینی‌اش خورسند شود و نه از زهرش مستمند. دل به مُلک باقی نهد و از تراب فانی بگذرد که شاید به پَر معنوی به آشیان قدس الهی پرواز نماید تا به آهنگ بدع عراقی به این نغمۀ عزّ روحانی بسراید: ما مست فنائیم همه، ما نور بهائیم همه، ما روح بقائیم همه، ای جان و دل آگاه شو آگاه شو. باقی این داستان را هر که خواهد در آستان دوست حاضر شود و ادراک نماید تا خدا کِی نصیب کند و همه را جمع نماید." (عندلیب، شماره 78، ص3)

در مقامی کلمةالله را سبب احتراق قلوب مشتاقان و عاشقان دانند و می‌فرمایند، "انسان از شمس کلمهٴ ربّانيّه موجود و اسماء حسنی و صفات عليا طائف حول کلمه بوده و خواهند بود. اوست نار الهی و چون در صدور بر افروخت ما سوی اللّه را بسوخت. افئدهٴ عشّاق ازين نار در احتراق و اين نار حقيقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده. ظاهرها نارٌ و باطنها نور. و از اين ماء کلّ شيء باقی بوده و خواهد بود «و من الماء کلّ شيءٍ حيّ.» از خدا می‌طلبيم که اين ماء عذب الهی را از اين سلسبيل روحانی بياشاميم و از عالم و عالميان در سبيل محبّتش بگذريم." (دریای دانش، ص106-107)

**تقاضای تأیید و توفیق برای ذکر الهی بین خلق او**

ذکر خداوندی که متعال است توسّط بنده‌ای که صِرفاً مخلوق اوست چگونه سزاوار است؟ آیا بنده تواند ذکر و ثنای خدای خویش گوید و آیا با کلام خود تواند او را مذکور سازد؟ یا آن که خدا خود هم ذاکر است و هم مذکور، همانطور که در کلام جمال قدم است که، "أنت الذّاکر و أنت المذکور."

جمال قدم می فرماید: "حمد مقصودی را لایق و سزاست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقرّبین و موحّدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عَرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کَرَم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السُن از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ وَاِلّا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صِرف کجا توانَد در عرصۀ بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کَرَمَش اجازت بخشید. له الحمدُ و له الشّکر و له الذّکر و له الثّناء. إنّه لَمولَی الأسماء و فاطر السّمآء. (آثار قلم اعلی، ج6، ص198)

امّا این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکری او را لایق و سزاست. آیا کلمات ما بندگان می‌تواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می شتابد و می فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکّی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأنّ ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایّام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزیّن داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود..." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص80)

حتّی شکر ما نیز قابل درگاه او نیست و باید از حضرتش خواست خودش از جانب بندگانش سپاسگزار الطافش باشد. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرمایند، "انسان اگر فی‌الجمله در فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله تفکّر کند حیرت به شأنی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. نسئله تعالی بأن یَشکُرَ نفسَهُ مِن قِبَلِ عبادِهِ و یُثنیَ ذاتَهُ مِن قِبَلِ أصفیائِهِ و أولیائِهِ. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. ولکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص8-247)

البته باید دانست که جمیع اذکار به کلمه علیا که مشیت اوّلیه است راجع می‌شود. چه که جمال قدم می‌فرمایند، "کُلُّ الأذکار مِن أیّ نفسٍ کانَ یرجع الی الکلمة العلیا و الدّرّة الأولی الّتی هی المشیّة الأوّلیّظ و النقطة البدئیّة و انّها هیّ أوّل ظهورک و اوّل تجلّیک بعثتَها بنفسها و تجلّیتَ علیها باسمک الأبهی..." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 48، ص3 / مضمون: جمیع اذکار از هر کسی که باشد به کلمه علیا و درّة الأولی [حضرت ربّ اعلی] راجع است که عبارت از مشیّت اوّلیه و نقطه بدئیه باشد و آن را در نخستین ظهورت و اوّلین تجلّیت به واسطه خودش مبعوث کردی و به اسمت ابهایت بر او تجلّی کردی.)

ابداً کسی نتواند مدّعی عرفان ذات الهی گردد و هر کس ادّعای رسیدن به او نماید جمیع ذرّات به عجز و قصور او شهادت دهند. امّا، حضرتش به رحمت واسعه خود ذکر عباد را می‌‌پذیرد. جمال قدم می‌فرمایند، "أنت برحمتکَ الّتی سَبَقَت ملکوتَ ملک السّموات و الأرض قَبِلتَ مِن عبادک ذکرَهُم و ثنائهم نفسَکَ العلیا و أمَرتَهُم بذلک لترفع بِهِ أعلام هدایتک فی بلادک و تنتشر آثار رحمانیّتک فی مملکتک و لیصلنّ کُلٌّ إلی ما قَدَّرتَ لهم بأمرک و قضیت لهم بقضائک و تقدیرک." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 48، ص144-145 / مضمون: تو به رحمتت که از ملکوت آسمان و زمین پیشی گرفته ذکر و ثنای بندگان در حقّ نفس بلندمرتبه خودت را پذیرفتی و آنها را به آن امر کردی تا پرچم‌های هدایتت در شهرهایت بلند شود و آثار رحمانیّت تو در مملکتت انتشار یابد و جمیع مردمان به آنچه که به امرت برایشان مقدّر کرده و به قضای و قدَر خود مقدّر فرمودی واصل شوند.)

باید دانست که ابتدا خداوند بندگان را ذکر کرده که آنها توانسته‌اند او را ذکر کنند. این معنی در کلام جمال قدم مشهود است: "لو لا ذکرک مَن یذکُرُک و لو لا تعریفک نفسَک مَن یعرفک فلمّا سبق ذکرُکَ عبادَکَ إنّهم قاموا علی ذکرک و ثنائک فلمّا عرّفتَهم مناهج قربک و رضائک توجّهوا مِن کلّ الجهات الی شطر وحدانیتک و حرم عزّ فردانیّتک و لمّا القیتَهُم حُبَّکَ قاموا علی نصرة امرک." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 48، ص4 / مضمون: اگر ذکر تو نبود چه کسی تو را ذکر می‌کرد و اگر تو خودت را تعریف نمی‌کردی و نمی‌شناساندی چه کسی به عرفان تو نائل می‌شد. پس وقتی ذکر تو از بندگانت سبقت گرفت آنها به ذکر و ثنای تو قیام کردند و چون راه‌های تقرّب به خودت و کسب رضایت را به آنها شناساندی از جمیع جهات به شطر یگانگی تو و حرم عزّت فردانیت تو توجّه کردند و چون محبّت خود را در آنها القا کردی برای نصرت امرت قیام کردند.)

نکته آخر آن که حضرت بهاءالله ابراز تحیّر می‌فرمایند که چگونه ممکن است کسی خود را از بدایع ذکر الهی محروم ساخته به ذکر غیر او مشغول شود. در واقع یک بار خدای را ذکر کردن بیش از کلّ بهشت‌ها و آنچه که از نعمت‌ها در آنها مقدّر شده ارزش دارد. چه که طلعت ابهی می‌فرمایند، "فَوَ عزّتِکَ مَن حُرِّمَ عن حلاوةِ ذکرک إنّهُ مُنِع عن کُلّ الخیر و یکون العدم خیراً لَهُ مِن وجوده و الفناء خیراً له مِن بقائه و إنّی فَوَ عزّتک أکون متحیّراً مِنَ الّذین مَنَعوا أنفسَهُم عن بدایع ذکرک و اشتغلوا بذکر دونک. فَوَ عزّتک أنّ الجنان و ما قُدِّرَ فیها مِن بدایع نِعَمُک و آلائِکَ لایُعادلُ بذکرک مرّةً واحدةً عند عباد الّذین ذاقوا حلاوة مناجاتک." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 48، ص2 / مضمون: قسم به عزّت تو کسی که از شیرینی ذکرت محروم شود از کلّ خیر منع شده و عدمش بهتر از وجودش و فنایش او بهتر از بقای او است و و من قسم به عزّتت از کسانی در شگفتم که خود را از بدایع ذکرت منع کرده و به ذکر غیر تو مشغولند. قسم به عزّتت که نزد بندگانی که حلاوت مناجاتت را چشیده‌اند، بهشت و آنچه از نعمت‌های بدیع که در آن مقدّر شده معادل یک بار ذکر کردن تو نیست.)

**حفیف سدره منتهی و هزیز نسمات آیات الهی**

تشبیه مظهر ظهور به سدره و تمثیل نسیم برای آیات الهی در آثار مبارکه مشاهده شده است. در اینجا نیز به حفیف، یعنی صدای حرکت برگ درختان و هزیز، یعنی صدای وزش باد، اشاره فرموده‌اند.

حضرت عبدالبهاء صریحاً فرموده‌اند که مقصود از شجره انیسا، همانا طلعت ابهی و سدرةالمنتهی و شجره حیات است. (یادنامه مصباح منیر، ص198) در کتاب اقدس (بند 100) نیز چنین نازل، "توجّهوا یا قوم بوجوهٍ بیضاء و قلوبٍ نوراء إلَی البقعة المبارکة الحمراء الّتی فیها تنادی سدرةالمنتهی أنّه لا إله إلّا أنَا المهیمن القیّوم." (مضمون: ای مردم با وجوه نورانی و دلهای روشن به بقعه مبارکه حمرا که سدره منتهی در آن می‌گوید نیست خدایی جز من که فائق و قیوم هستم، توجه نمایید.)

گاهی مقصود از سدره منتهی جایگاه مظهر ظهور است. مثلاً در کلمات مکنونه آمده است، "در لیل، جمال هیکل بقا از عقبه زمرّدی وفا به سدره منتهی رجوع نمود." (مجموعه الواح، ص396). در کلام دیگر چنین نازل، "أنِ ٱستَمع نداء ربّک الأبهی مِنَ السّدرة المنتهی بنطق أنّه لا إله إلّا هو المهیمن القیّوم." (آثار قلم اعلی، ج1، ص453)

گاهی نیز مقصود آحاد مؤمنین است. جمال ابهی می‌فرمایند، "ای سائل، آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده می‌نمائی موهوم مدان. مقصود از جمیع این اسامی عندالله مؤمن بالله بوده و خواهد بود. و مؤمن تا در ظلّ سدره الهیّه ساکن از سدره طوبی و علّیّین عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار سجّین مذکور..." (مائده آسمانی، ج7، ص21-22)

و امّا حفیف سدره منتهی عبارت از فیوضات ظاهره از قلم اعلی است. در ابتدای لوح مبارک طرازات آمده است، "امروز از حفيف سدره منتهی که در فردوس اعلی از يد قدرت مالک اسماء غرس شده اين کلمات عاليات اصغاء گشت ..." (اشراقات، ص149)

هزیز برای وزش نسیم و خریر برای حرکت آب و صریر برای حرکت قلم در آثار مبارکه به کار رفته است. مثلاً می‌فرمایند، "اسئلک بخرير کوثر البيان و هزيز نسمات ظهورک فی الامکان و بآياتک الکبری و حفيف سدرة المنتهی ان تؤيّدَ عبادک علی العدل فی امرک و الانصاف فی ظهورک." (مجموعه اشراقات، ص3 / مضمون: تو را سوگند دهم به صدای حرکت کوثر بیان و صدای وزش نسیم‌های ظهورت در عالم امکان و به آیات کبرایت و صدای حرکت برگهای سدره منتهی که بندگانت را به عدل در امرت و انصاف در ظهورت تأیید فرمایی.)

**تقاضای دور ساختن بنده از آنچه که خداوند از آن اکراه دارد**

این در واقع تقاضای کسب رضای الهی است که جز با دور شدن از نفس امّاره و نزدیک شده به ساحت الهی میسّر نیست و تقرّب به محلّ تجلّی مطلع آیات نیز جز به مدد حضرتش امکان ندارد. در زیارتنامه جمال مبارک می‌خوانیم، "فَيَا إلهِی وَ مَحبُوبِی فَأَرسِلْ إِلَيَّ عَن يَمِينِ رَحمَتِکَ وَ عِنَايَتِکَ نَفَحَاتِ قُدسِ أَلطافِکَ لِتَجذُبَنِی عَن نَفسِی وَ عَنِ ٱلدُّنيَا إِلَي شَطرِ قُربِکَ وَ لِقَائِک." (نسائم الرحمن، ص٩٢ / مضمون: پس ای خدای من و محبوب من، پس از یمین رحمت و عنایت خود نفحات مقدّس الطافت را به سویم بفرست تا مرا از نفسم و از دنیا دور سازد و به سوی ساحت قرب و لقای تو جذب کند.)

در لوح حجّ شیراز از خداوند چنین مسئلت داریم، "اَيْ رَبِّ هَبْ مِنْ لَدُنْکَ عَصا فَضْلِکَ وَ عِنايَتِکَ لِاَفْلِقَ بِهِ بَحْرَ ٱلْنَّفْسِ وَ ٱلْهَوي وَ اَمُرَّ مِنْهُما لِاَصِلَ اِلي خِيامِ عِزِّ رَأْفَتِکَ وَ سُرادِقِ عِصْمَتِکَ لِئَلّا يَظْهَرَ مِنّۭيْ ما يَکْرَهُهُ رِضائُکَ وَ اِنَّکَ اَنْتَ ٱلْفاعِلُ لِما تَشاءُ." (تسبيح و تهليل، ص٩٦ / مضمون: ای پروردگار من، عصای فضل و عنایتت را به من ببخش تا دریای نفس و هوی را بشکافم و از این دو بگذرم تا به سراپرده عزّ رأفت و خیمه عصمت تو برسم تا مبادا از من آنچه که رضای تو از آن اکراه دارد ظاهر شود و تو به آنچه بخواهی عامل هستی.)

**سوگند به حرفی که از فم مشیت خارج شد**

مقصود از حرفی که از فم مشیت الهی خارج شده نفس مبارک حضرت بهاءالله است. در کتاب ایقان از قلم رحمن نازل، "اين عبد در كمال رضا جان بر كف حاضرم كه شايد از عنايت الهی و فضل سبحانی اين حرف مذكور مشهور در سبيل نقطه و كلمهٴ عليا فدا شود و جان دربازد." (ایقان، ص195)

این که می‌فرمایند به واسطه این حرف دریاها به موج آمد و اریاح وزیدن گرفت و اثمار ظاهر شد و اشجار و آثار گذشته از میان رفت و پرده‌ها کنار رفت و مخلصون به سوی محلّ تجلّی انوار پروردگار شتافتند، در دیگر آثار به خود ایشان نسبت داده شده است. مثلاً در مناجاتی می‌فرمایند، "ای ربّ انت الّذی باسمک ماجت البحار و هاجت الارياح..." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج2، ص126)

در لوحی از قلم اعلی نازل، "طوبی لمن نبذ العالم مقبلاً الی الاسم الاعظم الّذی به ماجت البحار و هاجت الارياح و هدر العندليب علی الاغصان انّه لا اله الّا هو الظّاهر النّاطق العليم الحکيم." (آثار قلم اعلی، ج6، ص245 / مضمون: خوشا به حال کسی که دنیا را رها سازد و به اسم اعظم اقبال کند که به واسطه او دریاها به موج آمد و اریاح وزید و بلبل بر شاخه درخت ندا داد که نیست خدایی جز او که ظاهر، ناطق، علیم و حکیم است.)

در کلمات فردوسیه از قلم عزّ احدیّه نازل، "لو لا البهآء من يقدر ان يتکلّم امام الوجوه انصفوا و لا تکونوا من الظّالمين به ماجت البحار و ظهرت الاسرار و نطقت الاشجار الملک و الملکوت للّه مُنزل الآيات و مظهر البيّنات." (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی كه بعد از كتاب اقدس نازل شده، ص٤٣ / اگر بهاء نباشد چه کسی قادر است در مقابل همه زبان به سخن بگشاید. انصاف دهید و نباشید از ظالمان. به واسطه او دریاها به موج آمد و اسرار هویدا شد و درختان به سخن آمدند که ملکوت از برای خداوند نازل کننده آیات و ظاهر کننده بیّنات است.)

**تقاضای شناساندن آنچه که در گنجینه عرفان الهی مکنون بوده**

حصول عرفان و انتقال آن به دیگری آنقدر عندالله اهمّیت دارد که، علاوه بر آن که نخستین تکلیف هر فرد است، جایگزین شهادت نیز شده است. جمال قدم خطاب به ایادی امرالله، جناب ابن اصدق، می‌فرمایند، "سبحانه سبحانه، از او می‌طلبیم عباد خود را مؤیَّد فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن: عبراتی که از خشیةالله نازل شود و قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازال لدی العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نهی شد، ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسائی او؛ بشناسد و بشناساند." (پیک راستان، ص138 / مائده آسمانی، ج4، ص123)

این تقاضا گویای آن است که عرفان الهی جز به فضل حضرتش حاصل نمی‌شود و این نکته در قرآن کریم نیز مصرّح است. مثلاً در سوره انعام (آیه122) درباره حمزه، عموی حضرت رسول اکرم، ملقّب به سیّدالشّهداء، فرموده است: "أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ." (مضمون: آيا كسى كه مرده بود و زنده‌‌اش گردانيديم و براى او نورى پديد آورديم تا در پرتو آن در ميان مردم راه برود چون كسى است كه گويى گرفتار در تاريكی‌هاست و از آن بيرون‏ آمدنى نيست اين گونه براى كافران آنچه انجام مى‏ دادند زينت داده شده است.)

حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده‌اند که، "ترقّيات روحانيّه و کمالات ملکوتّيه نيز بانتخاب حضرت رحمن است زيرا ايمان که حيات ابديّه است از آثار فضل است نه نتايج عدل شعلهٴ نار محبت بقّوت انجذاب است نه سعی و کوشش در جهان خاک و آب." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل "لب" [32])

بنابراین، ما قبول منّت می‌کنیم از ذات باری‌تعالی که پرتوی از آفتاب عرفانش را بر ما بتاباند و ما را به این فیض عظیم نائل گرداند. خود حضرتش در این باره فرموده است، "لاتَمُنّوا علی الله فی ایمانِکُم بمظهر نفسه بَلِ اللهُ یَمُنُّ عَلَیکم فیما أیّدَکُم عَلَی الأمر و عرّفَکُم سُبُلَ العزّ و التّقوی و ألهَمَکُم بَدایعَ علمٍ مخزونا." (ایّام تسعه، ص287-288 / مضمون: در ایمانتان به مظهر نفس الهی به خداوند منّت نگذارید بلکه خداوند بر شما منّت می‌گذارد که شما را بر امر تأیید فرموده و راه‌های عزّت و تقوی را به شما شناسانده و بدایع علم مکنونش را به شما الهام کرده است.)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "نفوسی که به فیض هدایت و بدرقه عنایت فائز گشته‌اند قلیلند. زیرا موهبت هدایت صِرف فضل و احسانست نه به استعداد و لیاقت." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص342)

**آتش محبّت الهی که خواب را بر دیدگان برگزیدگان حرام کند**

سوگند بعدی به آتش محبّت الهی است که در قلوب افروخته شده و سبب گشته که آنها سحرگاهان خواب را بر خود حرام کنند و قیام کرده به ذکر و ثنای الهی بپردازند. روزه گرفتن زحمت دارد و این گواهی جمال مبارک است که می‌فرمایند، "صدهزار طوبی از برای نفوسی که مترصّد امرند و زحمت صوم را لوجه‌الله حمل نموده‌اند؛ به قلیل قناعت کرده‌اند و از کثیر در سبیل خبیر گذشته‌اند؛ بحر رحمت از برای نفوسی که اوهامات عالم ایشان را منع ننمود و حجبات امم از تقرّب باز نداشت." (لئالی‌الحکمة، ج1، ص184)

البتّه در دعای قبل از خواب هم نکته‌ای است که بسیار حائز اهمّیت است. در آن می‌فرمایند، "هُوَ ٱلْمُهَيْمِنُ عَلَيْ ٱلْاَسْماءِ اِلهۭيْ اِلهۭيْ کَيْفَ اَخْتارُ ٱلْنَّوْمَ وَ عُيُوْنُ مُشْتاقۭيْکَ سۭاهِرَةٌ فۭيْ فِراقِکَ وَ کَيْفَ اَسْتَرۭيْحُ عَلَيْ ٱلْفِراشِ وَ اَفْئِدَةُ عاشِقۭيْکَ مُضْطَرِبَةٌ مِنْ هِجْرِکَ اَيْ رَبِّ اَوْدَعْتُ رُوْحۭيْ وَ ذاتۭيْ فۭيْ يَمۭيْنِ ٱقْتِدارِکَ وَ اَمانِکَ وَ اَضَعُ رَأْسۭيْ عَلَيْ ٱلْفِراشِ بِحَوْلِکَ وَ اَرْفَعُ عَنْهُ بِمَشۭيَّتِکَ وَ اِرادَتِکَ اِنَّکَ اَنْتَ ٱلْحافِظُ ٱلْحارِسُ ٱلْمُقْتَدِرُ ٱلْقَدۭيْرُ وَ عِزَّتِکَ لا اُرۭيْدُ مِنَ ٱلْنَّوْمِ وَ لا مِنَ ٱلْيَقْظَةِ اِلّا ما اَنْتَ تُرۭيْدُ اَنَا عَبْدُکَ وَ فۭيْ قَبْضَتِکَ اَيِّدْنۭيْ عَلي ما يَتَضَوَّعُ بِهۭ عَرْفُ رِضائِکَ هذا اَمَلۭيْ وَ اَمَلُ ٱلْمُقَرَّبۭيْنَ ٱلْحَمْدُ لَکَ يا اِلهَ ٱلْعالَمۭيْن." (تسبيح و تهليل، ص٢٢٥ / مضمون: ای خدای من چگونه خواب اختیار کنم در حالی که چشمان مشتاقانت در فراق تو بیدار است و چگونه بر بستر آسایش یابم در حالی که دلهای عاشقانت از هجرانت نگران است. ای پروردگار من روح و ذاتم را در دست اقتدار و امان تو قرار دادم و سرم را به قوّت تو بر بستر می‌گذارم و به مشیت و اراده تو سر از فراش بر می‌دارم. تو حافظ و حارس و مقتدر و توانایی. قسم به عزّتت که از خواب و بیداری هیچ نخواهم مگر آنچه که تو بخواهی. بنده تو هستم و در قبضه اختیار تو. مرا به آنچه که از آن بوی خوش رضای تو به وزش آید تأیید فرما. این است آرزوی من و آرزوی مقرّبان درگاهت. ستایش مر تو را ای خدای جهانیان.)

عبارت "کیف اختار النوم و عیون مشتاقیک ساهرة" یادآور داستان طنز جناب فروتن، ایادی امرالله، است که شنیدنی است. ایشان تعریف کرده‌اند:

سال 1953 بود. در جلسه‌ای، برنامۀ رسمی تمام شده بود که بانوی جوانی نزد من آمد و کنار من نشست. گفت، "شما ایادی امرالله هستید؟" گفتم، "بله؛ مردم اینطور میگویند!" [دو سال قبل از آن، یعنی در سال 1951 به این مقام منصوب شده بودم.] بانو گفت، "بسیار خوب؛ لطفاً نزد شوهرم بروید؛ ردیف سوم نشسته است. لطفاً پشت سرتان را نگاه نکنید که متوجّه نشود راجع به او حرف می‌زنیم. لطفاً به او بگویید بیشتر از آنچه که الآن می‌خوابد، بخوابد." گفتم، "چرا؟" گفت، "دلیلی دارم." گفتم، "بسیار خوب."

نزد آن مرد رفتم و الله ابهی گفتم. او هم الله ابهی جواب داد. گفتم، "حال شما چطور است؟" گفت، "خیلی خوبم." گفتم، "خواب شما چطور است؟" گفت، "همسرم چیزی به شما گفته؟" گفتم، "خوب، حالا می‌خواهم بدانم شبانه‌روزی چند ساعت می‌خوابید؟" گفت، "سؤال بسیار عجیبی است."

خوب، من ایرانی هستم و با آن که 16 سال در روسیه درس خوانده بودم، ولی هنوز با آداب غربی خوب آشنا نبودم. به هر حال، گفت این سؤال عجیبی است. گفتم، "چرا؟" گفت، "این زندگی خصوصی من است." گفتم، "عجب؛ درست است؛ زندگی خصوصی شما است؛ ولی من هنوز منتظر جواب هستم!" گفت، "چهار ساعت." گفتم، "چرا چهار ساعت؟" گفت، "چون حضرت ولی محبوب امرالله فقط چهار ساعت استراحت می‌فرمایند. من از ایشان پیروی می‌کنم." گفتم، "کی به شما چنین گفته؟" من نمی‌دانستم؛ واقعاً نمی‌دانستم.

گفت، "علاوه بر آن وقت ندارم. من منشی محفل روحانی محلّی هستم؛ در دفترم کار می‌کنم؛ تازه بهائی شده‌ام. کتابهای زیادی هست که باید بخوانم. من باید آثار مبارکه را بخوانم. چون اگر شما آثار مبارکه را نخوانید و در آن عمیق نشوید بهائی خوبی نیستید. من وقت ندارم بیش از چهار ساعت بخوابم." گفتم، "سعی کن قدری بیشتر بخوابی." گفت، "شما دیگر چطور ایادی امراللّهی هستید؟" گفتم، "من تازه به این مقام منصوب شده‌ام. نمی‌دانم چطور ایادی‌ای هستم!!" بعد افزودم، "دوست من ناراحت نباش؛ بعضی از مردم خردمندند و بعضی نابخردند! شاید من از مقولۀ دوم هستم." گفت، "می‌خواهید از حضرت بهاءالله برای شما نصّ بیاورم که اصلاً نباید بخوابید؟" حیرت کردم. گفتم، "ما نصّ داریم که نباید بخوابیم؟"

کتاب مناجات آورد و این دعا را خواند، "کیف أختار النّوم و عیون مشتاقیک ساهرة فی فراقک و کیف استریح علی الفراش و افئدة عاشقیک مضطربة من هجرک..." (مناجاة، ص177) می‌دانید که این دعای قبل از خواب است. گفتم، "حق با شما است؛ هر کار مایلید انجام دهید."

نزد بانو برگشتم و گفتم، "من مهمان شما هستم؛ چرا این کار را با من کردید؟ شوهرتان را به حال خودش بگذارید که آزاد باشد که هر کار مایل است انجام دهد. حق با اوست."

بانو پوزخندی زد و گفت، "به شما هم می‌گویند ایادی امرالله؟!!"

**تقاضای فوز به آنچه که در کتاب الهی نازل شده**

بعد از این سوگند، دعا کننده از خداوند می‌خواهد او را از کسانی قرار دهد که به آنچه در کتاب الهی نازل شده و به اراده او ظاهر گشته فائز شود. در واقع این رجای تأیید است که فرد بتواند به آنچه که نازل شده عامل گردد و در اجرای اوامر الهی و خودداری از ارتکاب مناهی فعّال باشد.

اگرچه اجرای آنچه که در کتاب نازل شده اعظم فریضه بعد از عرفان الهی است، امّا باید نظر به حبّ حضرتش آن کار انجام شود نه به طمع بهشت و ترس و از جهنّم. در کلمات مکنونه آمده است، "اعمَل حدودی حُبّاً لی ثُمَّ ٱنهَ نفسَکَ عمّا تهوی طلباً لرضائی." (فقره 38 عربی / مضمون: به علّت حبّ من احکامم را اجرا کن سپس برای کسب رضای من نفست را از آنچه می‌خواهد باز دار.) در فقره بعدی می‌فرمایند، "لاتَترُک أوامری حبّاً لجمالی و لاتَنسَ وصایایَ ٱبتغاءً لرضائی." (مضمون: به علّت حبّ جمالم اوامرم را ترک نکن و برای کسب رضایم وصایایم را فراموش منما.) این فقره در کتاب اقدس (بند 4)نیز محلّ تأکید واقع شده است، "أنِ اعملوا حدودی حبّاً لجمالی. طوبی لحبیبٍ وجدَ عرفَ المحبوب مِن هذه الکلمة الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأنٍ لاتوصَفُ بالأذکار." (مضمون: احکامم را برای حبّ جمالم عمل کن. خوشا به حال حبیبی که از این کلمه که نفحات فضل به شأنی از آن می‌وزد که با اذکار وصف نشود، بوی خوش محبوب را استشمام کند.)

بنابراین باید محبّت الهی وجود داشته باشد تا آدمی بتواند احکام الهی را بدان علّت انجام دهد و البتّه منشأ محبّت خود خداست و حبّ اعظم عطیه او به بندگان است. در مناجاتی می‌خوانیم، "أي ربّ فاستقمنا علي حبّک بين خلقک \* لأنّ هذا أعظم عطيتک لبريّتک." (ادعیه محبوب، ص211 / مضمون" ای پروردگار من، ما را بر حبّت بین خلقت مستقیم بدار. زیرا این بزرگترین عطیه تو به بندگانت است.)

**نور وجه الهی که مقرّبان را به استقبال از تیرهای قضا سوق می‌دهد**

قبلاً به نور ساطعه از تجلّی خداوند بر بندگان اشاره شد. هنگامی که نور الهی بر قلوب بندگان تجلّی نماید چنان آنها را به اهتزاز آورد که سر از پا نشناخته قصد ایثار جان نمایند. به بیان حضرت بهاءالله هر قدر بلاها ازدیاد یابد چنان حبّ بهاء در قلوب اهل بهاء جایگیر شده که بلا سبب ازدیاد آن می‌شود و ابداً شعله اشتیاق را خاموش نکند. در این زمینه فقط به یک بیان حضرت بهاءالله استناد می‌شود که در لوح برهان می‌فرمایند:

"أظننتَ انَّا نخاف من ظلمک فاعلم ثمّ أيقن انّا فی أوّل يوم فيه ارتفع صريرُ القلم الأعلي بين الأرض و السَّماء أنفقنا أرواحَنا و أجسادَنا و أبْناءَنا و أموالَنا فی سبيل اللّه العليّ العظيم و نفتخرُ بذلک بين أهل الانشاء و الملأ الأعلی يشهد بذلک ما ورد علينا فی هذا الصّراط المستقيم \* تاللّه قد ذابتِ الأکبادُ و صُلِبتِ الاجسادُ و سُفِکَت الدِّماءُ و الأبصارُ کانت ناظرةً الی أُفق عناية ربّها الشّاهد البصير \* کلّما زاد البلاءُ زاد أهلُ البهاء فی حبّهم قد شهد بصدقهم ما أنزَله الرَّحمن فی الفرقان بقوله «فتمنّوا الموتَ إن کنتم صادقين» هلِ الّذی حَفظَ نفسَه خلفَ الأحجاب خيرٌ أم الّذی أنفقها فی سبيل اللّه أنْصِفْ و لا تکن فی تيه الکذب لمن الهائمين \* قد أخذهم کوثرُ محبّة الرّحمن علی شأن ما منعتهم مدافعُ العالم و لا سيوفُ الأمم عن التّوجُّه الی بحر عطاء ربّهم المعطی الکريم." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص٥٨/ مضمون: آیا گمان بردی که از ستم تو در هراسیم. پس بدان و یقین داشته باش که از همان نخستین روزی که صریر قلم اعلی بین زمین و آسمان بلند شد ارواح و اجساد و فرزندان و اموالمان را در راه خداوند بلندمرتبه بزرگ انفاق کردیم و به این علّت بین اهل عالم و ملأ اعلی افتخار می‌کنیم و آنچه که بر ما وارد شده در این راه راست گواهی است بر آنچه می‌گوییم. سوگند به خداوند که جگرها آب شد و اجساد به صلیب کشیده و خون‌ها به زمین ریخته شد و چشمها به افق عنایت پروردگار شاهد و بینا ناظر بود. هرچه بلا بیشتر شد حبّ اهل بهاء بیشتر شد. آنچه که در قرآن نازل شده که اگر راست می‌گویید تمنّای موت کنید گواهی است بر صدق آنها. آیا کسی که خود را زیر حجاب پنهان کرده بهتر است یا کسی که خود را در راه خدا انفاق کرده است؛ انصاف بده و در بیابان کذب سرگردان مباش. کوثر محبّت رحمن چنان آنها را اخذ کرده که توپ‌های دنیا و شمشیرهای مردمان آنها را از توجّه به دریای عطای پروردگار بخشنده کریم باز نداشت.)

**تقاضای ثبت کردن برای دعا کننده آنچه که برای امناء و اصفیای الهی نوشته شده**

واژه "کتَبَ" به معنوی نوشتن به مفهوم مقدّر کردن و بذل الطاف نمودن است. مثلاً در بیانی آمده است، "ای ربّ فاکتب لی بعنايتک الکبری ما کتبته لاصفيائک الّذين انفقوا ما عندهم فی سبيلک." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج2، ص71 / مضمون: ای پروردگار من پس مقدّر فرما برای من به عنایت کبرایت آنچه که مقدّر فرمودی برای برگزیدگانت که آنچه داشتند در راه تو انفاق کردند.)

در بیان دیگر از قلم اعلی مذکور، "فاکتب لی يا الهی من قلمک الاعلی خيرَ الآخرة و الاولی انّک انت المقتدر القدير." (آثار قلم اعلی، ج2، ص17)

امناء کسانی هستند که امانت الهی را حفظ می‌نمایند و امانت الهی عبارت از عشق به خداوند، عبودیت او، استقامت در سبیل محبّت حضرتش و موارد دیگری است که در مقاله "امانت عظمای الهی" نوشته شده است. در بسیاری موارد احبّاء امنای الهی خطاب شده‌اند. در کلمات مکنونه عربی آمده است، "احبّ الأشیاء عندی الإنصاف لاترغب عنه إن تکن إلَیّ راغباً و لاتغفل منه لتکون لی امینا..." (مضمون: بهترین چیزها نزد من انصاف است. اگر رغبتی به من داری از آن روی برمگردان و از آن غفلت مکن تا برای من امین باشی.)

اصفیا برگزیدگان الهی هستند که در یکی از بیانات فوق ذکر شد کسانی هستند که آنچه دارند در راه خداوند انفاق کرده‌اند. بنابراین، در اینجا دعا کننده از خداوند می‌خواهد آنچه که در حقّ امناء و اصفیاء ثبت شده در حقّ او هم ثبت شود.

**اسامی خداوند**

در کلام بعد حضرت بهاءالله خداوند را به اسمی که به واسطه آن ندای عاشقان و ناله مشتاقان و فریاد مقرّبان و آه و انین مخلصان را شنیده و آرزوی آرزومندان را تحقّق بخشیده و آنچه را خواسته‌اند به فضل و لطف خود اعطاء فرموده و نیز به اسمی که دریای غفران به موج آورده و ابر کرم را بر بندگان بارانده قسم می‌دهند.

در عرفان اسلامی اسماء و صفات الهی را دو گونه دانسته‌اند: جلالیه و جمالیه. ملاک اسماء جلالیه قهر و هیبت الهی و برای اسماء جمالیه انس و لطف خداوند است. بر این مبنا صفات و اسمائی از قبیل مهیمن، عزیز، جبّار، متکبّر، قهّار، قاهر، مقتدر، قابض، مُذلّ [خوار کننده]، منتقم، ممیت در مرتبه جلالیه قرار دارند. مثلاً وقتی حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "سياط عذابم بسی شديد است و ظهور قهرم بغايت عظيم" (مجموعه الواح طبع مصر، ص322) ناظر به صفات جلالیه هستند ولی وقتی در همان لوح مبارک می‌فرمایند، "ای بنده گان تاللّه الحقّ آن بحر اعظم لجّی و موّاج بسی نزديک و قريب است بلکه أقرب از حبل وريد \* به آنی به آن فيض صمدانی و فضل سبحانی وَ جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شويد و فائز گرديد" (325) ناظر به اسماء و صفات جمالیه هستند. طبق آنچه که در عرفان اسلامی آمده صفاتی چون رحیم، رحمن، کریم، غفّار، غفور، ودود، رئوف، حلیم، رزّاق، وهّاب، لطیف، مُحیی، توّاب، بدیع در زمره اسماء و صفات جمالیه هستند.

همانطور که ملاحظه می‌شود در اینجا نیز حضرت بهاءالله به اسمی که ندای عاشقان را به واسطه آن می‌شنود و به اسمی که دریای غفران را به موج می‌آورد خداوند را سوگند می‌دهند. در این دور مبارک بیشتر ناظر به اسماء و صفات جمالیه هستند. در کلمات مکنونه عربی نیز می‌فرمایند، "اظهرتُ لک جمالی." در لوحی از قلم اعلی نازل، "این است رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و این است یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فرا گرفته. ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق لازال دوست نداشته كه احبّايش را حزنی اخذ نمايد و يا همّی مَسّ كند. اگر اسم رحمانم مغاير رضا حرفی از احبّايم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحّل خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتكی مشغول است بكمال اَحزان بمقرّ اقدس باز گشت و بصيحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مُشاهده نمود صيحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملئكه امريّه بمنظر اكبر حملش نمودند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اوّل، ص١٩٨؛ طبع دوم ص121)

**تقاضای پاداش کسانی که جز به اذن الهی تکلّم نمی‌کنند برای صائمین**

عبارت "الّذین لم‌یتکلّموا إلّا باذنک" در کتاب اقدس (بند 42) در حقّ کسانی نازل شده که بعد از دو مبیّن آیات و قبل از تشکیل بیت‌العدل اعظم باید زمام امور را در دست گیرند. عین عبارت این است: "اهل البهاء الّذین لایتکلّمون إلّا بعد اذنه." و در لوحی از قلم اعلی، این نفوس را "ایادی امر" قلمداد می‌فرمایند و آنها را حارسانی که بیت امرالله را از هر خائن و غافلی و متکلّم جاهلی حفظ خواهند کرد توصیف می‌فرمایند و می‌فرمایند که، "هُمُ الّذین لایتجاوزون عمّا أنزلَهُ الله فی الکتاب و لایتکلّمون إلّا بما اُذِنَ لَهُم فی المآب. أشهد انّهم أیادی امره فی الوری و مصابیح هدایته بین الأرض و السّمآء." (امر و خلق، ج4، ص422 / مائده آسمانی، ج8، ص138 / مضمون: آنها کسانی هستند که از آنچه در کتاب الهی نازل شده تجاوز نکنند و جز به آنچه که به آنها اجازه داده شده تکلّم ننمایند. گواهی می‌دهیم که آنها ایادی امر او بین مردمان و چراغ‌های هدایتش بین زمین و آسمانند.)

البته می‌دانیم که "ایادی امرالله" صفتی یا عنوانی است که هم معنای عامّ دارد و هم معنای خاصّ. مثلاً حضرت عبدالبهاء در معنای عام آن می‌فرمایند، "جمال مبارک ريشهٴ اوهام را کند. ايادی امر در اين ظهور باسم و لقب وارث نيستند بلکه نفوس مقدّسه‌ئی هستند که آثار تقديس و روحانيتشان در قلوب نفوس ظاهر شود و دلها بحسن اخلاق و نيّت و عدالت و انصافشان مجذوب گردد. نفوس، خود، شيفتهٴ اخلاق ممدوحه و صفات مرضيّه آنها شود؛ وجوه، خود، متوجّه شيم و آثار باهرهٴ ايشان گردد. نه لقبی است که بهر که خواهند بدهند نه مسنديست که هر که بخواهد وارث شود. ايادی امر دستهای حقّند پس هر که ناصر و خادم کلمة اللّه است او دست حقّست مراد اين معنی است نه لفظ و عبارت هر کس فانی‌تر است در امراللّه مؤيّدتر است و هر کس خاضع‌تر مقرّب‌تر." (بدايع الآثار، ج1، ص19) جمال قدم نیز می‌فرمایند، "لوح محفوظ می‌فرماید آیات نازل و بیّنات ظاهر و نیّر امر از افق اقتدار مُشرق و ندا مرتفع ولکن کلّ غافل و محجوب مگر نفوسی که از جذب ندا منقطعاً عن الأشیاء بافق اعلی توجّه نمودند. ایشانند ایادی امر حق مابین خلق." (آثار قلم اعلی، ج6، ص327)

وقتی از حضرت ولی امرالله راجع به معنای امرا و علمای فی البهآء سؤال شد ایادی امرالله را مجزّا فرمودند: "علماء در اين کور مقدّس در يک مقام ايادی امرالله و در مقام ديگر مبلّغين و ناشرين امر که در سلک ايادی نباشند ولی رتبه اولي را در تبليغ حائز." (گنجینه حدود و احکام، ص252) و درباره امرا فرمودند، "مقصود از امراء اعضای بيت عدل محلی و ملّی و بين‌المللی است وظايف هر يک از اين نفوس من بعد معيّن گردد." (همان، ص220)

البته می‌توان از خداوند استدعا کرد که فوز به این مقام را عنایت فرماید. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "اسئلک اللّهمّ بان تجعلنی من الّذين لم يتکلموا الّا باذنک و لم يتحرکوا الّا بارادتک انّک انت المقتدر المتعالی المهيمن القيّوم." (مائده آسمانی، ج4، ص227-228)

لذا در دعای صیام، دعا کننده اجر کسانی را می‌طلبد که حائز این مقام هستند. آنها کسانی هستند که در عبارت بعدی به عنوان نفوسی توصیف می‌شوند که آنچه داشته‌اند در راه و حبّ الهی انداخته‌اند.

**تقاضای عفو و غفران**

در پایان دعای صیام، پیش از آن که عبارتی که مرتّباً تکرار می‌شود به کلّ دعا خاتمه بخشد، خداوند را به خود او، آیات او، بیّنات او، اشراق انوار شمس جمالش و اغصانش سوگند می‌دهند که گناهان کسانی را که به احکامش متمسّکند و به آنچه که در کتاب به آن امر شده‌اند عامل هستند، ببخشاید. در اینجا برای کسانی که به اوامر الهیّه عامل هستند تقاضای عفو می‌کنند. در واقع برای چنین نفوس اهمّیت قائل شده‌اند، زیرا اعمال آنها می‌تواند نه تنها در ارتقاء روحانی خود آنها بلکه در هدایت دیگران نیز تأثیر بگذارد. زیرا عمل به اوامر الهیه، همانطور که قبلاً ذکر شد، باید صرفاً به علّت حبّ حضرتش باشد لا غیر. اینگونه نفوس به این عطیه عظمای الهی واقفند و لذا بدان علّت در کمال محویت و فنا به اجرای حکم خداوند قیام می‌کنند. اجرای اوامر الهیه چند تأثیر کلّی دارد:

اوّل: ارتقاء روحانی خود فرد؛ دوّم: خاضع شدن ملوک. چه که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اگر احبّاء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می‌شوند." (حیوة بهائی، ص6)؛ سوم: حفظ و حراست احبّاء. جمال مبین می‌فرمایند، "قسم به نیّر آسمان معانی که اگر دوستان به آنچه نازل شده عمل نمایند یا می‌نمودند جمیع عالم به مثابه عیون، ایشان را حفظ و حراست می‌کردند و عن ورائهم جنود الغیب." (آیات الهی، ج2، ص229)؛ چهارم: انقطاع بندگان و اقبال آنها. جمال قدم می‌فرمایند، "اگر نفوس مقبله به نصایح الهیّه و اعمال منزَله عامل و فائز می‌شدند البتّه جمیع بریّه در بریهء انقطاع، بعد از ارتفاع ندا، به لبّیک اللّهمّ لبّیک ناطق می‌گشتند." (مائده آسمانی، ج8، ص145)؛ پنجم: معرفت رحمن توسّط بندگان. جمال قدم می‌فرمایند، "اگر ناس بما أمَرناهم عامل بودند هرآینه حال اکثری از اهل بُلدان به معرفت رحمن فائز مشاهده می‌شدند." (محاضرات، ج3، ص277)؛ ششم: ایجاد تحوّل در عالم. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "چه بسا از لسان اطهر میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احبّاء به اجرای یک تعلیم از تعالیم الهیّه در نهایت توجّه و تجرّد و همّت و استقامت قیام نماید و در تمام شئون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته بتمامها اجرا نماید، عالم عالم دیگر شود و ساحت غبرا جنّت ابهاء گردد. ملاحظه نمائید که اگر احبّاء الهی فرداً و مجتمعاً به اجرای وصایا و نصائح قلم اعلی قیام نمایند چه خواهد شد." (توقیعات مبارکه 1922-1926، ص54)؛ هفتم: اقبال کلّ اهل عالم. جمال قدم می‌فرمایند، "قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سجیّهء الهیّه در بین بریّه حرکت می‌کردند حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم‌الله بودند." (حدیقه عرفان، ص75). هشتم: جلوگیری از دور شدن افراد از امر. جمال قدم می‌فرمایند، "بعضی از نفوس که به سماء ایمان ارتقاء جُستند به سبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیّه محتجَب ماندند... بعضی از عباد آنچه از مدّعیان محبّت ملاحظه نمایند به حقّ نسبت می‌دهند." (مجموعه الواح، ص305-306)؛ نهم: جلوگیری از طولانی شدن بلاهای اهل ارض. از آنجا که احبّاء با اعمال و گفتار خود سبب هدایت اهل ارض خواهند شد، حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "بلایا و محن بی‌شمار و نیاز مبرم به علاج حقیقی بسیار. اهل بهاء باید متوجّه باشند که وظیفۀ مقدّس آنان ابلاغ فوری پیام الهی به همنوعان خود در حدّاکثر وسعت ممکن است. اگر آنها در این امر قصور کنند واقعاً تا حدّی مسؤول طولانی شدن رنج و عذاب عالم انسانی‌اند. (ترجمه -‌ مکتوب 18 دسامبر 1943 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احبّاء)